



حق استفاده برابر از امکانات شهری و فضاهای تفریحی!



باشما همچنان قصه مهربانی ادامه دارد...

مشهد، بزرگراه امام علی (ع) - میدان شهید فهمیده به سمت میدان قائم جاده اختصاصی آسایشگاه

روابط عمومی ۰۵۱ - ۳۶۶۶۰۰۰ / تلفن خانه ۰۵۱ - ۳۶۶۵۷۰۳۲-۳

دفتر مرکزی مشارکت ۳۶۶۶۱۶۶ - ۰۵۱ - ۳۶۶۶۳۶۶

دفتر مشارکت های مردمی نیش امام رضا ۳۲ ۰۵۱ - ۳۸۵۹۳۹۰۲

کارت بانک ملی ۶۰۳۷۹۹۱۱۹۹۵۱۰۳۹۱ / کارت بانک ملت ۶۱۰۴۳۳۷۷۰۰۷۹۲۰۸

 fayyazbakhshcharity

 www.fbrc.ir

سوق حضور

فصلنامه فرهنگی آموزشی اجتماعی خبری
مؤسسه خبریه توانبخشی و نگهداری معلولین جسمی حرکتی شهید فیاض بخش (عبد... هتری) مشهد

ویژه نامه روز جهانی معلولین

شورای سیاست گذاری: هیأت مدیره

مدیر مسئول: یوسف کامیار

سردبیر: سید محمد مهدی حسینی

مدیر تولید محتوا و ایده پرداز: سیده حشمت نبوی

هیأت تحریریه: فرزانه شیخ، مهدی عیدیان، محبوبه فرامرزی، علی ناصری و سیده حشمت نبوی

نام و یاد زنده یادان ایرج قدرت، جعفر تشکری، محمد بزن آبادی و محمد طاهر پیک

اعضای فقید تحریریه شوق حضور گرامی باد.

عکس: امید استادی، مهدی عیدیان

ویراستار و حروف چین: روابط عمومی

نمونه خوانی: روابط عمومی

صفحه آرا و گرافیک: امیرعلی ارباب معروف

بسته بندی: به همت نیکوکاران گرانقدر خانواده محترم شیعه زاده

و بستگان محترم

* از نیکوکاران گرانقدر و خوانندگان محترم پوزش می طلبیم که به خاطر هزینه های سنگین کاغذ و چاپ، دوماهنامه شوق حضور مجدداً به فصلنامه تبدیل گردیده است.

* نیازمند کمک های ارزشمند شما برای استمرار انتشار نشریه شوق حضور هستیم. خواهشمندیم تصویر فیش واریزی را به شماره ۰۹۰۱۸۰۴۵۸۴۸ درایتا ارسال بفرمایید.

* تبلیغات شما در مسیر معرفی برندتان به عنوان حامی معلولین و سهم شدن در کار خیر می تواند گره گشای بخشی از مشکلات و هزینه های سنگین درمان و توانبخشی ۵۵۰ فرزند این خانه باشد.

همه همتی ۰۵۱۳۶۶۶۶۰۰۰

- دست نوشته ها و عکس های خود را با موضوع معلولیت، توانبخشی و خواندنی های جذاب به شماره اعلامی، درایتا ارسال نمایید.

- از اینکه مسئولیت آثارتان را به عهده می گیرید و ویرایش نهایی را به ما می سپارید، صمیمانه سپاسگزاریم.

جهت اطلاع خوانندگان محترم و نیکوکاران گرانقدر، به منظور رعایت اصول خبر نویسی و مطبوعاتی، از اینکه پیشوند خانم و آقا قبل از نام افراد درج نگردیده است پیشاپیش پوزش می طلبیم.

۴ آسایشگاه از نگاهی نزدیکتر

۶ سخن سردبیر

۷ یادداشت هیأت تحریریه

۸ بر اساس داستان واقعی

۱۲ بانیک اندیشان

۱۴ کلاس های فرهنگی مؤسسه

۱۶ با معلولین موفق

۱۹ بازگشتکشان

۲۰ معلولیت در سایه نگرش بیرحمانه

۲۱ جایگاه معلولان در فیلم و سریال

۲۲ اخبار

۲۶ معرفی فیلم و کتاب

۲۷ مشاهیر معلول

۲۸ خبرهای خوش

۲۸ از کرامات امام رضا

۲۹ داستان یک کاروان دل

۳۰ کوچه باغ

۳۱ ایستگاه خانه دری

پیامبر رحمت (ص):

پیچ بنده ای، مؤمن نیست

مگر آنکه هر خوبی برای خود می خواهد برای مردم نیز بخواد.

کثرالاعمال ۹۸



میلاد حضرت محمد مصطفی (ص)
و ولادت ششمین اختر تابناک آسمان امامت (ع)
مبارک باد



آنچه از این خانه باید بدانید

بیش از پنجاه سال پیش زنده یادان دکتر محمد ارسطوپور، محمد بهادری، دکتر خدیوی، قدس نهری، بلال لشکری و عبدا... هنری صفحاتی از زندگی شان را به گونه ای نوشتند که امروز نامشان در این خانه ماندگار شده است. این قصه از اندیشه در مورد زندگی افراد پی سر و سامان آغاز شد. فکر سامان دهی افرادی بی پناه، معلولانی که برای زنده ماندن جز تکیه گری راهی نداشتند و مطرود جامعه بودند، کاری بسیار بزرگ و سنگین بود و جز در پرتو اندیشه های پر بار و گام های بلند امکان پذیر نبود. سرانجام اولین تشکل معلولان به همت آن ها پدید آمد و هنری که در اثر سانحه رانندگی دچار معلولیت شده بود و با معلولان درد مشترک داشت، به پیشنهاد دکتر محمد ارسطوپور، مدیریت کار را به عهده گرفت. با برنامه ریزی ارسطوپور و تلاش وصف ناپذیر هنری، زمینی دریافت کردند و آسایشگاهی را با چند خوابگاه و یک بخش کوچک اداری به بهره برداری رساندند، اما عبدا... هنری قبل از افتتاح آسایشگاه در هشتم اردیبهشت ۱۳۵۰، دارفانی را وداع گفت و آسایشگاه با نام عبدا... هنری به بهره برداری رسید.

امور فرهنگی: آموزش قرآن، هنرهای نمایشی، هنرهای آوایی، بازی با رنگ، پتینه، خوشنویسی، نقاشی، دوره می کتابخوانی و تفکر خلاق، دوره های تئاتر، فن بیان و میزگردهای فرهنگی، قصه خوانی، آموزش زبان انگلیسی، فعالیت چشمگیر ۲۲ تن از مددجویان کم توان در سوادآموزی.

تحصیل و آموزش: دو بخش مجزای دانش آموزی دختران و پسران و تحصیل در مقاطع مختلف از پیش دبستانی تا دانشگاه رسیدن به مدارج کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا و اشتغال به خدمت در مشاغل مختلف دولتی و خصوصی.

حرفه آموزی: نیمی از مددجویان، روزانه در حال آموختن مهارت و حرفه آموزی هستند.

توانبخشی حرفه ای: خیاطی، مونتاژ، چرم دوزی، بافندگی، فرش بافی، قلم زنی و منبت کاری روی چوب، معرق کاری و مشبک

مسکن: توجه به ساخت مسکن برای مددجویانی که ازدواج نموده و مستقل شده اند از سیاست های این مؤسسه می باشد. ساخت مسکن در شهرک آسایشگاه شهید فیاض بخش با ۵۰ واحد و یک باب مسجد و ۱۸ واحد آپارتمان مناسب سازی شده در منطقه حجاب و اندیشه.

صنایع بهداشتی سلولزی: این واحد به همت خیرین عزیز به منظور تولید و تأمین صنایع بهداشتی از جمله دستمال کاغذی و پوشک مددجویان آسایشگاه راه اندازی گردیده است که متأسفانه

در حال حاضر به دلیل نبود امکانات اولیه از جمله فرسودگی دستگاه های موجود و هزینه بالای مواد اولیه کاغذی (تیشو) که فعالیت های آن کاهش چشمگیری داشته است.

مددجویان: بیش از ۵۰۰ نفر با معلولیت غالباً جسمی حرکتی و ۱۲۰۰ مددجوی غیر مقیم با دریافت خدمات روزانه در ماه، سیصد و پنجاه نفر پرسنل با مجموعه های تابعه. پذیرش مددجویان با معرفی نامه از اداره بهزیستی و هماهنگی گروه های جامعه هدف بهزیستی خراسان رضوی.

درمانی: حضور پزشکان مقیم مرکز و ویزیت مددجویان توسط پزشکان متخصص در رشته های اورولوژی، پوست، ارتوپدی، داخلی، اعصاب و عمل های جراحی در بیمارستان های داخل شهر و خارج از استان.

واحد پرستاری: استقرار در هر بخش با پرونده ویژه درمانی و پزشکی برای هر مددجو.

توانبخشی: کار درمانی، گفتار درمانی، فیزیوتراپی، مددکاری، روانشناسی، هیدروتراپی، مهدکودک، اتاق بازی، مونته سوری و روانشناسی.

تغذیه و بهداشت: با حضور کارشناسان بهداشت محیط و تغذیه. **ورزش ضامن سلامت معلولین:** ورزش صبحگاهی (همگانی)، فعالیت در شش رشته ورزشی، حضور در مسابقات کشوری و بین المللی و کسب مدال و مقام های ارزنده.

رفاه و اوقات فراغت: تشریف به حرم مطهر رضوی، اردوهای تفریحی در باغات و مناطق بیلاقی و اماکن تاریخی، فرهنگی و سفرهای تفریحی و زیارتی به نقاط مختلف کشور.

کلینیک دندانپزشکی: با حضور ۱۲۰ دندانپزشک افتخاری و حمایت نیکوکاران، علاوه بر درمان و رسیدگی به فرزندان این خانه در خدمت درمان بیماری های دهان و دندان معلولین عزیز استان، استان های هم جوار و حتی معلولین کشورهای همسایه می باشد. و هم اکنون بیش از ۱۳ هزار پرونده دندانپزشکی در این کلینیک وجود دارد.

تحولات: توسعه فضای ساختمانی بخش های چهارگانه، ساخت و توسعه مهارت آموزی، مجموعه ورزشی شادروان علی حمیدی، پارک به مساحت تقریبی دو هکتار، سردخانه زیر صفر و بالای صفر، رختشویخانه، آشپزخانه، حمام بهداشتی اختصاصی بخش اطفال، و مردان و زنان، صنایع سلولزی، کشتارگاه بهداشتی، آرایشگاه بخش مردان، سالن غذاخوری کارکنان و مددجویان، کتابخانه، کلینیک تخصصی دندانپزشکی، مجموعه آب درمانی و استخر سرپوشیده ویژه معلولان و مرحله پایانی فاز اول طرح جامع با چشم انداز خدمات دهی شبانه روزی برای ۱۵۰۰ مددجو و همچنین خدمات دهی روزانه به عموم معلولین.

بزرگترین مؤسسه توانبخشی و نگهداری معلولین جسمی حرکتی کشور با خدمات کامل سرپرستی، درمان، توانبخشی، آموزشی، ورزشی، رفاهی و فرهنگی برای ۵۵۰ مددجوی ساکن مؤسسه از شیر خوار تا سالمند در چهار بخش اطفال، زنان، مردان و محصلین (دختر و پسر) خدمات دهی روزانه به ۱۲۰۰ مددجوی خارج از مؤسسه در ماه متخرج مؤسسه در ماه بالغ بر ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال (۱۰ میلیارد تومان) می باشد که بیش از ۸۰ درصد هزینه های آن توسط مردم نیکوکار تأمین می گردد.

دستگاه اتو کلاو

ست های پانسمان، بخیه، ختنه

توسط این دستگاه استریل می شوند

که کمک بزرگی در صرفه جویی هزینه ها می باشد

آسایش دنیا نشینان بی پناه

در گذر فصول سال که گاه بغض سراغمان آمد و قلبمان گرفت که نکنند کم بیاوریم و از خدمتگزاری باز بمانیم، همواره شاهد بارش لطف بی واسطه و با واسطه الهی بوده ایم. خداوند متعال سایه پر مهر شما را اسباب لطف خود گردانید تا سرزندگی و خرمی در این خانه مستدام باشد. اگر چه که ما اعتقاد داریم حکمت الهی رفیع تر از آن است که انسان های مظلوم خود را به حال خود رها کند، اما در سال های مدید خدمتگزاری دریافته ایم که حضرت حق، هر که را بیشتر خواهد زحمت مظلومان را بیشتر بر دوشش می نهد. بارها شنیده ایم که آن کسان که دلشان وسیع تر است آرامش قلبشان به آرامش دیگران پیوند خورده است و گویی آنان از سوی خداوند متعال مأمور رسیدگی به گشودن گره های کور پیش روی دیگران شده اند. بهار و تابستانی را پشت سر گذاشتیم که به مدد و توان و اعتبار همین بزرگواران دریادل تنها نماندیم. از چالش ها و گذرگاه های سخت عبور کردیم و اکنون که در آستانه ماه مهر ایستاده ایم زیر آسمان پر جبروت و درخشان الهی با خود می اندیشیم که جهان چه شکوهی دارد در چشم کسانی که دقایق عمرشان را در آسایش دنیا نشینان بی پناه متصل می بینند. آرزوی امید به استمرار این احساس، تنها دعا و عملی است که از دست و دلمان برای ایشان برمی آید. خداوند سلامت و سربلند بدارشان و ما را قدرشناس و قدردان لطف خداگونه شان.

یوسف کامیار

یادداشت هیأت تحریریه

سال هاست که گاه و بی گاه با جمله معلولیت محدودیت نیست به ویژه در روزهای منتهی به روز جهانی معلولین برمی خوریم این در حالی است که یک فرد دارای معلولیت برای انجام ابتدایی ترین کارها با دشواری مواجه است. اگر افراد کم توان ذهنی را از دایره بحث خارج کنیم، افرادی با معلولیت های جسمی حرکتی همواره با این چالش روبرو هستند که چه جایی از پازل زندگی قرار دارند؟!

همه انسان ها از حقوق شهروندی یکسان برابرند... همه در برابر قانون مساوی هستند و در نهایت این سخن زیبا که معلولیت محدودیت نیست... همه این ها خود چالشی است که صبح معلولین را به شب و برگ های تقویم هر سال را به سال دیگر پیوند می زند و همچنان محدودیت است که بر سر راه معلولین موج می زند.

هر چه که نامش را بگذاریم، فرقی نمی کند اینکه شهر معلول است یا فرد معلول است، اینکه فرد به مصلحت الهی معلول شده است یا اینکه مراقبت هایی می بایست شکل می گرفته تا معلولیت رخ ندهد و نگرفته... به هر حال این ماییم و این بزرگترین اقلیت جهان به نام جامعه معلولین و خیل مشکلات و محدودیت های اجتماعی؛ اعم از شهری که از داشتن امکانات استاندارد محروم است و خود معلول کم تدبیری های ما می باشد. سازمان هایی که قانون سه درصد اشتغال معلولین را نادیده می گیرند و اجتماعی که معلولیت را مکافات گناه می داند... همه باید ها و نبایدهایی هستند که علاوه بر بحران پدیده معلولیت بر سر راه معلولین محترم قرار دارد.

اندیشه و باورهای غلط، فرد دارای معلولیت را بیش از هر چیزی، محدود می کند. او همواره در معرض قضاوت است. افکار نادرست و غیرمنصفانه، او را در انزوا فرو می برد و چه بسایند خانواده هایی که حتی فرزند یا برادر و خواهر دارای مشکل جسمانی خود را از چهار دیواری منازل خارج نمی کنند و برای تمام عمر او را محبوس می سازند تا از شر این همه بی رحمی در قضاوت در امان باشند. تمام ساختارهای فکری و فیزیکی دست به دست هم می دهند تا محدودیت ها بیش از پیش، بر سر راه این قشر چه آنان که به صورت مادرزادی و چه آنان که در اثر یک اتفاق دچار معلولیت شده اند، قرار گیرد و فردی که توانایی بسیاری در فعالیت های اجتماعی را دارد محدود گردد و از حق انسانی و شهروندی خود محروم شود.

فرهنگ سازی و تغییر دیدگاه و نگرش عمومی، برداشتن موانع و تسهیل چالش های موجود و اصلاح ساختارهای اجتماعی گرچه امری شدنی است اما بسیار سخت است و راه حل هایی مبتنی بر تفکر و تعقل می طلبد و البته زمانبر و مستلزم صرف انرژی مدام و پیگیری های مستمر می باشد. در نتیجه ساده ترین روش برای توجه به افراد دارای معلولیت انتخاب و درج شعارهای به ظاهر زیبا در پلاکاردها، تابلوهای شهری و خیل مصاحبه ها و جملات کلیشه ای که شعار هر ساله جراید مکتوب و غیر مکتوب می باشد، با آن روز جهانی معلولین علیرغم تمایل معلولین تریک گفته می شود. غافل از اینکه مسئولیت اجتماعی هر یک از اشخاص در هر کسوتی چه حقیقی و چه حقوقی در قبال اقشار مختلف جامعه به ویژه افراد دارای معلولیت که بسیار کمتر از آنچه که حق آن ها می باشد به رسمیت شناخته شده است، چیزی فراتر از آن است که در تصور بگنجد.

بر اساس داستان های واقعی زندگی مددجویان

● محبوبه فرامری

ماجرای آن تصادف لعنتی

دسته ویلچر را با انگشتان کم رمقش می فشارد. چشم‌های مشکی و درشتش میزبان غمی عمیق است که انگار قصد ترک کردن صاحبش را ندارد. فرزانه بغضی فروخورده در گلو دارد. میان جملاتی که با اکراه از زبانش خارج می شود گاه و بی گاه آه می کشد. دل و دماغ حرف زدن ندارد. در تصورم حتی برای یک لحظه هم نمی توانم خودم را جای زنی بگذارم که قد بلندش حالا روی ویلچر مچاله شده است؟ زنی که به قول خودش یک تنه یک مجلس را می گرداند و حالا برای نیازهای اولیه اش هم نیازمند کمک فرد دیگری است.

فرزانه طالبی اگر معلولیتش مادرزادی بود شاید حالا مانند خیلی از معلولان دیگر زندگی اش را می کرد اما او در یک حادثه رانندگی دچار معلولیت شد. شرایطی که بعد از ۷ سال هنوز با آن کنار نیامده است.

فرزانه ۳۵ ساله است. کرج به دنیا آمده و هنوز به مدرسه نمی رفت که به همراه خانواده به شهر اجدادیشان سبزوار کوچ می کنند. او تا سوم راهنمایی درس خواند و در ۲۲ سالگی به جوانی که عاشقش شده بود پاسخ مثبت داد.

فرزانه می گوید: خانواده همسر با ازدواج ما مخالف بودند اما شوهرم پایش را توی یک کفش کرد که الا و باا... یا فرزانه یا هیچ کس.

همسر فرزانه راننده تریلی بود و به قول خودش عشق رانندگی: «روز تصادف من و همسر داشتیم از نیشابور به سبزوار برمی گشتیم. دختر ۲ ساله و پسر ۵ ساله ام را به مادرم سپردیم. با پراید خودمان برای کار اداری به نیشابور رفتیم.»

در راه برگشت با ماشین تصادف کردیم. همسر کمربند داشت آسیب ندید و من بدون کمربند از ماشین پرت شده و قطع نخاع شدم.

۷۷ روز در بیمارستان بستری بودم و شد آنچه که نباید می شد زندگی پر از نشاط فرزانه در یک لحظه زیر و رو شد. به همین سادگی و تلخی: «چشم باز کردم خودم را در بیمارستان دیدم. یک ماه توی کما بودم و امیدی به برگشتم نبود. اما برگشتم. کاش برنمی گشتم. کاش مرده بودم.»

می گویم اینجوری نگو. زندگی فرصت است. خدا خواسته زنده بمانی. به خاطر بچه هایت. آه تلخی می کشد و ادامه می دهد: بعد از یک ماه که از کما در آمدم یک ماه هم در آی سی یو بودم.

۱۷ روز هم توی بخش. روی هم ۷۷ روز در بیمارستان بستری بودم. هر بار چشم‌های غم بار مادر، فرزانه را دلنگران می کند: «وقتی به هوش آمدم به مادرم می گفتم برویم خانه من دیگر طاقت ماندن در بیمارستان را ندارم. مادر جواب می داد پاشو کفش هایت را بپوش برویم. هر بار تلاش می کردم تکانی به دست و پایم بدهم اما انگار مثل یه تکه چوب شده بودم و تکان نمی خوردم مادرم خبر داشت نخاعم آسیب دیده اما مگر راحت بود باور کند. فکر می کرد خوب می شوم. فکر می کرد دکترها اشتباه می کنند.»

ویلچر چی هست؟

دوره درمان فرزانه کامل شده بود و باید به خانه می رفت: «وقتی مرخص شدم گفتم من را از جایم بلند کنید می خواهم خودم راه بروم. همسرم زیر بغلم را گرفت اما پاهایم دولا می شد. حتی نمی توانستم روی پاهایم بایستم. پرستارها گفتند بیمار را تا جلوی ماشین با ویلچر ببرید مات مانده بودم. ویلچر؟ ویلچر چی هست؟ قبول نکردم. من را توی پتو گذاشتند و تا جلوی ماشین بردند.»

فرزانه باور نمی کرد توان راه رفتن را از دست داده است. مگر می شد کسی که توی فامیل به کدبانوگری شهرت داشت حالا نا نا داشت راه برود؟ «چند ماهی مادرم در خانه ما ماند و از من مراقبت کرد. اما نگهداری از معلول کار راحتی نبود. به خاطر کم تحرکی زخم بستر گرفته بودم. همه بدنم پر از عفونت و زخم بود. من را به خانه سالمندان بردند تا آنجا روزم را شب کنم و پرستارها از من مراقبت کنند شاید از عفونت نمیرم. چه روزهای سختی بود. آرزو می کردم حتی شده روی ویلچر دوری در حیاط آنجا بزنم. از تخت جدا شوم لااقل حتی شده با ویلچر.»

چشم‌های فرزانه به غم می نشیند. دامنش را چنگ می زند. درد امانش را بریده است: «نخاعم در تصادف به طور کامل قطع نشده و ریشه های عصبی هنوز سرچایش باقی است، برای همین، درد روز و شبم را گرفته است. مدت طولانی است که شبی ۱۱ قرص می خوردم تا بتوانم درد را تحمل کنم و بخوابم.»

فرزانه دوسه ماهی در آسایشگاه سالمندان زندگی کرد. روزهایی که کابوس آن هنوز خاطرش را می آزارد. اما زخم بسترش بهتر نشد که هیچ بدتر هم شد. مسئولان آسایشگاه از خانواده اش خواستند فرزانه را از آنجا ببرند.

یلدا و سجاد

مادر که باشی تنها دلخوشی ات بچه هایت هستند حالا تصور کن هم درد بکشی، هم نتوانی راه بروی و از همه مهمتر نتوانی بچه هایت



فرزانه طالبی ۷ سال است با غصه معلولیت می جنگد

بود. وقتی هم فهمید بنا است خواهر و برادر را از هم جدا کنند و هر کدامشان در خانه یک عمه بزرگ بشوند مقاومتی نکرد: «حالا یلدا ۹ ساله است. دخترم من را نمی شناسد. او فکر می کند دوست مادرش هستم. پسرم وقت تصادف ۶ ساله بود حالا ۱۳ سال دارد. او هر از گاهی به دیدنم می آید. غصه از این بزرگتر هم مگر داریم؟ دخترم نمی داند برادر دارد چون او و من را به خاطر نمی آورد. فکر می کند سجاد پسر عمه اش است اما آنطور که خواهر همسر می گوید عجیب به سجاد علاقه دارد.» بعد از خانه

سالمندان فرزانه را به آسایشگاه فیاض بخش منتقل کردند. هنوز زخم بستر آزارش می داد. هنوز عفونت، بخش زیادی از بدنش را گرفته است: «شب که من را به این آسایشگاه آوردند آن وقت بود که فهمیدم معلول شده ام. تمام آن چند ماه با خودم فکر می کردم خوب می شوم. و راه می افتم. فیزیوتراپی می روم دارو می خورم بالاخره راه می روم، اما هیچ اتفاق نیفتاد. من دیگر قادر به راه رفتن نبودم.»

فرزانه را که به آسایشگاه فیاض بخش می آورند چند ماه اول فقط گریه می کرد اما به مرور به اوضاع عادت کرد: «۷ سال از آن تصادف لعنتی می گذرد. الان ۷ سال و نیم است در این آسایشگاه زندگی می کنم. یک سالی

طول کشید تا به شرایط عادت کنم. اما بالاخره دوست پیدا کردم. او هم تقریباً شرایطش مثل من است. حالا در کلاس تفکر خلاق و موسیقی شرکت می کنم. سرم را گرم می کنم. تا وقت بگذرد.» از فرزانه می پرسیم همسرت ازدواج نکرده؟ شانه هایش را بالا می اندازد و می گوید: مگر فرقی هم به حال من دارد؟ مادر فرزانه همان سال اول دق کرد و مرد. یلدا را سالی یکی دوبار برای دیدنش به آسایشگاه فیاض بخش می آورند اما هر بار گریه می کند که او را به آنجا نبرند. او نمی خواهد دوست مادرش را ببیند.

را ببینی: «همان اول که تصادف کردم و در بیمارستان بودم خواهر همسر آمد و دخترم را با خودش به خانه شان برد. همسرم وقتی فهمید معلول شده ام و نمی توانم از بچه هایم نگهداری کنم تصمیم گرفت وظیفه نگهداری از یلدا و سجاد را برای همیشه به خواهرهایش بسپارد و آن ها هم که دستشان به دهنشان می رسید قبول کردند.»

آن قدر فرزانه ناخوش احوال بود و از این آسایشگاه به آن آسایشگاه در رفت و آمد که تا مدتی طولانی از بچه هایش بی خبر



هنوز همون دانیال قدیم برای دانیال و همه‌ی پرنده‌های کوچک کوچ کرده از آسایشگاه

@ali.naseri1900

● علی ناصری

شب آخر زندگیم، با بچه‌ها رفته بودیم بیرون. یه جای قشنگ مهمون بودیم. پارک هم داشت؛ کلی تاب و سرسره بازی کردیم... خیلی خوش گذشت! آدم تا وقتی هست که نمی‌دونه آخرین فرصتته... قبل از تعریف کردن آخرین خاطره‌ام، بذارین یه کم از خودم بگم؛ اسم من تا وقتی بین شماها بودم، دانیال بود. اما جایی که الان هستم نیازی به اسم ندارم. الان یه روحم. خیلی خوبه! نه دردی داره نه فشاری فقط یه چیزی هست که شبیه دل‌تنگیه. آخه احساس مال روحه و باهاش میاد اینجا. اینجا کجاست؟ راستشو بخواین نمی‌دونم! شاید بهشته... هر جا هست خیلی قشنگه. بهم گفتن خیلی در موردش حرف نزنم. هرکسی خودش باید بیاد ببینه. کی گفته؟ یه فرشته! فکر کنم فرشته باشه. البته بال نداره ولی شبیه مری‌های خودمونه. وقتی توی بیمارستان تموم کردم اومد دستم رو گرفت و آوردم اینجا. من آدم خوشبختی بودم، اینجا هم همونم. راستش روی زمین، هرچی باشی، اینجا هم همونی. خوشبخت بودم نه به خاطر چیزای که داشتم! آخه چیز زیادی نداشتم؛ پدرمادر درست و حسابی که نداشتم. اصلاً باهاشون زندگی نکردم. پا هم که نداشتم. خیلی چیزا نداشتم. خوشبخت بودم چون دیگه حسرتشون رو نداشتم. بجاش همین زندگی کوتاه توی آسایشگاه بهم یه خانواده جدید داده بود که کلی دوستشون داشتم و... الانم دارم. اگه قبلن منو توی بخش دیدین حتماً می‌دونین که تقریباً همیشه می‌خندیدم و بقیه رو هم خوشحال می‌کردم. اگه ندیدین هم اینجا توی عکسم معلومه، نیس؟

جای دلم برای دوستانم توی آسایشگاه تنگ شده. آره خب الان دل ندارم ولی جاشو حس می‌کنم. یادش بخیر با همه خوشی‌ها و ناخوشی‌هاش روزگار قشنگی داشتیم. یه دوستی

توی بخش داشتم که چشمش جایی رو نمی‌دید و همیشه سر میز غذاخوری، قبل از اینکه خودم شروع کنم، بهش غذا می‌دادم. به همکلاسی‌هام موقع زنگ خونه‌ها، کمک می‌کردم و کوله‌هاشون رو برمی‌داشتم تا راحت‌تر حرکت کنن. یا پشت ویلچرها رو می‌گرفتم و هل می‌دادم تا یه کم استراحت کنن. یه چیزی بگم بخندین! یکی از مری‌هامون رنگ بنفش خیلی دوست داشت. به بار توی یه مسابقه‌ای توی مدرسه به کش موی سفید برنده شدم! آخه خداییش کش موی سفید به چه درد من می‌خوره! تازه یه پاپیون هم داشت. گفتم چیکارش کنم؟! دیدم بهترین کار اینه که هدیه‌اش کنم به مری‌مون. اما خب سفید بود. رفتم سر کیفم، ماژیک بنفش نداشتم! فقط آبی و قرمز داشتم؛ رو هم رو هم رنگش کردم یه جورایی بنفش شد! بردم هدیه دادمش به مری‌مون! خیلی خوشحال شد... فکر کنم خوشش اومده بود... چشمش برق زد و ازم تشکر کرد. برای من شهرام بهرام نداشت؛ بقیه مری‌ها هم هروقت می‌رفتن سمت خونه‌هاشون، می‌اومدم پشت پنجره، می‌زدم روی شیشه تا این سمت رو نگاه کنن و بعد براشون دست تکیه می‌دادم که بدونن رفتن‌شون دل‌تنگ می‌کنه... می‌دونم که الان دلشون پر از تنگ شده. آدم دلش برای آدم مهربون تنگ میشه، نمیشه؟

یه اعترافی بکنم؟ من قبلن دروغ هم می‌گفتم. خودم که نمی‌دونستم دروغ چیه؟ بعدش مری‌مون با مهربونی بهم گفت که این کار اسمش دروغ گفته و قشنگ نیست. دروغام یادم نیست ولی از اون روز به بعد سعی کردم دیگه دروغ نگم و مری‌مون خیلی از این قضیه خوشحال بود. واقعا ازش ممنونم الان می‌فهمم چه لطف بزرگی بهم کرده. این‌جا خیلی حالو بهتر کرده، اگه زنده می‌موندم هم خیلی به حال به‌ترم کمک می‌کرد.

لطیفه هم تعریف می‌کردم. نمی‌دونم لطیفه، دروغ حساب میشه یا نه؟ بذارین ببینم چیزی یادم مونده براتون تعریف کنم، آها یکی یادم اومد: «می‌دونین اگه یه زیتون رو از مدرسه اخراج کنن چی میشه؟ پرورده‌شو میذارن زیر بغلش!» آتا یادم نرفته بگم که من عصر جدید هم رفته بودم! باور کنین! یه جورایی معروف شده بودم! با یه گروه حرکت‌های نمایشی رفتیم روی صحنه‌ی عصر جدید و تلویزیون نشونم داد! می‌تونین سرچ کنین و فیلمشو ببینین؛ با اینکه پا نداشتم چندتا ملق زدم و رفتم جلوی سن رو به جمعیت با خیال راحت لم دادم و دستمو گذاشتم زیر سرم! آخر اجرا بود؛ جمعیت هم کلی دست زدن و تشویق کردن که خداییش خیلی حال داد! قلبم تند تند می‌زد. آره من مشهور شده بودم اما بچه‌ها به این خاطر دوسم نداشتن، به‌خاطر خودم دوسم داشتن... به خاطر آدمی که بودم نه آدمی که به نظر می‌رسیدم.

یکی دیگه از خوشبختی‌هام توی دنیا این بود که آرزوی زیادی نداشتم. فقط یه آرزو داشتم. دلم یه ساعت مچی می‌خواست. آخه من دست که داشتم. دوست داشتم پشت دستم ببندمش و بعد یکی ازم پیرسه: «دانیال، ساعت چنده؟» منم سرم رو یه کم بیرم عقب و بگم نمی‌دونم چنده! آخه خودم نخیردم، هدیه‌اس! و بعد بلند بلند بخندم. اینجا هم وقتی اومدم این بالا، فرشته گفت: «آرزوت چیه؟» گفتم ساعت مچی! خندید و گفت: «اینجا که ساعت به درد نمی‌خوره عزیزم» منم اخم کردم و گفتم نخوره! مگه اونجا هر کی هرچی داره حتماً به دردش می‌خوره. اما فرشته بازم لبخند زد و گفت: «ولی عزیزم، اینجا هرکی هرچی داره به دردش می‌خوره.» من کار ندارم اصلاً قهرم، فرشته‌ای که نتونه آرزو برآورده کنه که فرشته نیست... شایدم نیست چون بال نداره، ولی خب اخلاقش فرشته‌اس. البته شوخی می‌کنم... قهر که نیستم، فقط اداشو در میارم.

این‌جا گاهی وقتا اجازه میدن به کسانی که توی دنیا دوستشون



داریم سری بزنیم. چند روز پیش رفتم توی بخش؛ بچه‌ها مشغول کاراشون بودن؛ یکی مشقاشو می‌نوشت... یکی گوشتی بازی می‌کرد... یکی خواب بود... بعدش رفتم بالا سر تخت خودم. یه پسر جدید از بخش اطفال اومده بود و جای منو گرفته بود... لبخند زدم. آسایشگاه با همه مسائلش مثل یه باغه... وقتی گلی پژمرده میشه... یه گل دیگه جاشو میگیره. البته من گل نبودم... بیشتر یه پرنده بودم. دوستانم می‌دونن؛ مثل یه پرنده که روی شاخه می‌شینم، روی دسته‌ی ویلچرم می‌نشستم و براشون آواز می‌خوندم. تا بودم، آوازم شادی بود. آره... داشتم آخرین خاطره‌مو براتون تعریف می‌کردم؛ تا کجا گفتم؟ آها... شب آخر زندگیم، با بچه‌ها رفته بودیم بیرون. یه جای قشنگ مهمون بودیم. پارک هم داشت؛ کلی تاب و سرسره بازی کردیم... خیلی خوش گذشت! غذاهای خوشمزه هم خوردیم. فکر کن! آخرین شب زندگیت توی پارک و وسط آدمایی باشه که دوستشون داری! بعدش احساس کردم زیر شکمم... قسمت خصوصی بدنم دوباره درد گرفت! آخه از ظهر چندباری درد گرفته بود. رفتم یه گوشه‌ای نشستم که برنامه تموم بشه و به‌خاطر درد من، جشن بچه‌ها خراب نشه. نشستم و از دور خنده‌ها و شادی‌هاشون رو تماشا کردم؛ خیلی قشنگ بود. بعد مریمون که متوجه نبودن من بین بچه‌ها شده بود، با تعجب اومد سمت من... آخه دانیال پر انرژی چطور یهو ساکت شده بود؟! اولش نمی‌خواستم بگم، ولی بعدش زدم زیرگریه و دردم رو گفتم. همون شب من رو بردن بیمارستان... و صبح روز بعدش دیگه بین شما نبودم. این آخرین تصویر و خاطر من از زندگیه. حیف... فرصت نشد از بچه‌ها و مری‌ها خداحافظی کنم و بگم که چقد دوست‌شون دارم. زندگی همینه... همیشه که مطابق میل آدم نمی‌گذره... همیشه کاریش کرد. ولی خب قول میدم هروقت اجازه بدن، بهتون سر بزنم... به هر شکلی که بشه؛ اون یاکریمی که از برنج ظهر براش می‌ریختم... شاید این‌بار که براش غذا ریختین؛ من باشم؛ به چشمش، خوب نگاه کنین. یا شایدم یکی از اون گنجشکای بازیگوشی باشم که جلوی بخش، جیک جیک میکنن... هرچور که بشه دوباره میام. قول میدم. شاید در نسیمی که به صورت‌تون می‌خوره باشم... در قطره‌های بارون؛ وقتی که پشت پنجره‌ی بخش، دل‌تنگ نشستین و هیچی خوشحالتون نمی‌کنه، دوباره بیامو بیارمو خوشحالتون کنم... بالاخره دوستیم و درسته که اینجا اسمی ندارم اما مثل همیشه شاد و سرزنده‌ام؛ توی دل شما... این‌جا و هرجا که باشم؛ هنوزم همون دانیال قدیمم.

روپوش سفیدی به تن دارد. پشت میزش اتاقش در آسایشگاه فیاض بخش انتظارم را می کشد. آنقدر رفت و آمد به مطب زیاد است که وسط گفتوگو ترجیح می دهد به فضای آرامتری برویم. او دکتر مهدی فرساد متخصص بیماری های اطفال و کودکان است. ۷۰ سال دارد کرده است اما حافظه عجیبی دارد. در طول مصاحبه اسم کوچک تمامی افرادی که در دوره های مختلف با آنها سروکار داشته رابه خاطر دارد از نام کوچک بیماران تا اساتید، همکاران، هم خدمتی و... دکتر آنقدر خنده رو و بشاش است که مدام بین حرف هایش بذله گویی می کند و می خندد. دکتر فرساد ساکن محله سعدآباد است و از وقتی بازنشست شده هفته ای دو روز برای ویزیت به آسایشگاه فیاض بخش می آید.

اوج محرومیت روستائینان مهدی آقا خرداد ماه سال ۴۹ فارغ التحصیل شد و از آخر ۴۹ تا خرداد ۵۰ دوره آموزشی اش را در عباس آباد تهران گذراند: «بعلاز آموزشی تقسیم شدیم من به پایگاهی بین بیرجند و زاهدان منتقل و در جایی به نام بخش خوسف بیرجند. من به عنوان پزشک گروه به همراه دو دبلمه که تزیقاتی بودند و یک تکنیسین دارویی طبق برنامه به روستاهای اطراف می رفتیم. وقتی برای بار اول به روستاها می رفتم از دیدن فقری که مردم با آن درگیرند بهت زده می شدم.»

دکتر فرساد وقتی برای ویزیت بیماران به کپرها می رفت شرایطی را از نزدیک لمس می کرد که پیش از این ندیده بود: «خبردار شدیم

مردم یکی از روستاها درگیر بیماری انگلی چشمی شده است. جمعیت روستا به ۳۰۰ نفر نمی رسید اما به شدت آدمهای فقیری بودند. شربت تقویتی که به بیمار می دادم را در ظرفی می ریختند و با آب مخلوط کرده و توی آن نان می ریختند و مانند آبگوشت می خوردند. آنها آنقدر بی بضاعت بودند که هر چیزی را با نان می خوردند می گفتند خورش خور داریم. مثل همین شربت تقویتی.»

پدري که اسم بچه هايش را نمي دانست

دکتر در دوره سربازیش در سپاه بهداشت با آدمهای زیادی آشنا شده است. خاطرات زیادی از فقر فرهنگی مردم دارد: «بیماری داشتم که باید

برای سرکشی اش می رفتم. کودک به خاطر سوء تغذیه بی حال بود. آن آدمها اگر کشک در بند و بساطشان نبود به خاطر پوکی استخوان می مردند. خلاصه از پدر آن بچه پرسیدم چند فرزند دارد. او کلی بچه قد و نیم قد را ردیف کرد. ۱۲ بچه داشت. از فرزند ۸ به بعد اسم بچه هایش را به خاطر نیاورد. مجبور شد همسرش را صدا بزند.» (می خندد)

شش ماه که از دوره سربازی دکتر در سپاه بهداشت می گذرد او آنقدر تحت تاثیر شرایط موجود قرار می گیرد که از پدرش می خواهد وقت ملاقاتی از استاندار بگیرد. در اولین مرخصی او برای استاندار وقت، از فقر مردم می گوید این مقام استانی هم علت این فقر را وسعت خراسان بزرگ می داند و از برنامه هایی که برای بهبود اوضاع بنا است اجرایی شود توضیحاتی می دهد تا دل این پزشک جوان کمی آرام بگیرد.

دو سال سربازی دکتر فرساد که تمام شد از او خواستند برای گذراندن دوره طرحش در یکی از شهرهای محروم خدمت کند. او در مرکز بهداشت طبس به عنوان مسئول کارش را شروع کرد: «کارم مشابه سپاه بهداشت بود. با پزشکی دیگر با خودرویی که در اختیارمان گذاشته بودند روستاهای اطراف را پوشش می دادیم. سال ۵۰ بیشترین مشکل آب آلوده و غذای فاسد بود.

بیماری های گوارشی، کجلی، تراخم و... شایع ترین بیماری ها بود.»

وقتي بدوزه سه قلو زاييد

بدوزه نام زنی روستایی در حوالی طبس و سه قلو بود. ماجرای زایمان این زن را دکتر فرساد اینطور تعریف می کند: «خدا پدر استادم را بیامرزد که در دوره عمومی به ما آموزش داد که اگر در روستایی بودید و زنی نزدیک زایمانش بود چه کار کنید. در دوره یک سال و نیمه که در بهداری خدمت می کردم زنی به بهداری برای کنترل وضعیتش مراجعه داشت بهیار مامایی داشتیم که شرایطش را بررسی می کرد. بنا بود پیش از زایمان به شهر برود. اما بچه هایش برای به دنیا آمدن عجله داشتند و پیش از موعد مقرر او با درد به بهداری



**با نیک اندیشان
دکتر مهدی فرساد**

آمد. فوری به او سرم وصل کردیم و با کمک خانم ماما به بیمارستان بردیمش. در بیمارستان تنها یک پزشک حضور داشت و به بیمارهایش رسیدگی می کرد. من و ماما تا لحظه ای که بچه ها به دنیا بیایند حضور داشتیم و بعد از ۷ ساعت سه قلوها سلامت متولد شدند»

او در طول مدت خدمتش در روستاهای طبس بارها در تولد نوزادان بسیاری حضور داشت و گاه جان مادران را از مرگ حتمی نجات داده است. دوره طرح دکتر فرساد که به اتمام رسید در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۳ در دوره تخصص پذیرفته می شود. او به اطفال علاقه زیادی داشت به همین دلیل به عنوان متخصص بیماری های اطفال و کودکان تحصیلاتش را ادامه می دهد. سه سال بعد از دانشگاه فردوسی مشهد به عنوان متخصص این رشته فارغ التحصیل می شود.

طبابت در مناطق جنگی

او شهر یور سال ۱۳۶۰ به ماهشهر سال ۱۳۶۲ دزفول سال ۱۳۶۳ اندیمشک و سال ۱۳۶۵ به کرمانشاه اعزام شد تا در مناطق جنگی به طبابت بپردازد: «کمبود پزشک در خیلی از شهرها به خصوص مناطق جنگی محسوس بود. من سالی یک ماه به شهرهایی می رفتم که پزشکانش یا به جبهه رفته بودند و یا به خارج از کشور.»

وقتی از فرساد در مورد پرننگ ترین خاطراتش در مناطق جنگی می پرسیم وقتی را به یاد می آورد که به کرمانشاه رفته بود. در سرمای اسفند سه پزشک مستقیم به درمانگاه فرستاده و مشغول ویزیت بیماران شدند. آنطور که دکتر می گوید شب قبل از اینکه آن ها به کرمانشاه بروند باران تندی باریده و در پناهگاه درمانگاه که ۵۰۰ نفر گنجایش داشت آب افتاده بود. یک نفر از صبح با پمپ آب را تخلیه می کرد. آن قدر صدای پمپ زیاد بوده که فرساد برای گوش دادن به صدای تنفس و قلب کودک مجبور بود تمرکز زیادی کند: «کودک ۹ ماهه ای را آوردند که من مشغول معاینه اش بودم. گوشی را که از گوشم درآوردم مادرش در اتاق نبود با خودم فکر کردم حتما برایش کاری آمده برمی گردد، کمی که دقت کردم صدای آژیر خطر به گوش رسید بچه را فشردم توی بغلم و از اتاق بیرون دویدم و خودم را به پناهگاه رساندم. تا زانو در آب فرو رفتم. مادر بچه را دیدم که با ترس به من نگاه می کرد گفت دکتر هر چه صدایت زدم متوجه نشدی»

او در مورد رفتنش به دزفول هم ماجرای در خاطر دارد: «ما یک گروه پزشکی بودیم متشکل از متخصص اطفال، داخلی، رادیولوژی، ارتوپد، جراح، بیهوشی و... که از مشهد رفته بودیم. ما در بیمارستان مستقر بودیم. موج انفجار تا ۶۰۰ متری بیمارستان می آمد. خاطرم هست رفتم دوش گرفتم وقتی از حمام بیرون آمدم دیدم همه شیشه ها ریخته تصور کنید موج انفجار باعث شکسته شدن شیشه ها شده بود.»

ماجرای های درمانگاه شماره ۲

پیش از اینکه بیمارستان کودکان دکتر شیخ راه اندازی شود در همان فضا درمانگاه شماره دو به مردم خدمات پزشکی می داد. آنطور که دکتر فرساد می گوید آن درمانگاه بیشترین خدماتی که

در زمینه اسهال و استفراغ بود که به شدت در تابستان همه گیر می شد. سال ۶۱ قرار شد درمانگاه به بیمارستان ویژه کودکان تبدیل شود برای همین پزشکان عمومی که یکی از آنها هندی بود از درمانگاه رفتند و دکتر فرساد چون متخصص اطفال بود تا سال ۷۱ در آن بیمارستان ماند. او مدتی هم رییس درمانگاه شماره دو و بعد بیمارستان دکتر شیخ بود. آنطور که به خاطر دارد سال ۶۵ فضای کنونی بیمارستان کودکان شیخ افتتاح شد: «پس از گرفتن تخصصم در این درمانگاه مشغول به کار شدم. هوا که گرم می شد کودکان بسیاری را از فریمان، چناران، طرقيه، شاندیز و... بیمارانی با مشکلات گوارشی به درمانگاه می آمدند. آنقدر شلوغ می شد که روی هر تخت دو بیمار می خوابانیدیم باز هم کمبود جا داشتیم. مجبور بودیم در هوای گرم در حیاط درمانگاه چادر بزنیم. کودک بیمار را در چادر بخوابانیم. یخ بشکنیم و توی ظرفی بریزیم و سرم را از ظرف یخ به بدن بیمار وصل کنیم.»

دکتر سه نسل

او نزدیک به ۵۰ سال طبابت، بیماران بسیاری را مداوا کرده حتی برخی از آنها به مطب دکتر می آمدند و فرساد دکتر خانودگی شان می شد آن ها ازدواج می کردند و فرزندانشان هم زیر نظر دکتر بودند: «در بین بیمارانم افرادی هستند که خودشان بیمارم بودند فرزندانشان را هم به مطب من می آوردند و حالا نوه هایشان هم بیمارانم هستند. با برخی از این افراد ارتباط خانوادگی دارم. آنها من را به جشن عروسی فرزندانشان دعوت می کنند که این خیلی لذت بخش است. در موردی هم عروس و هم داماد از بیمارانم بودند. من عکس دوره کودکی هر دویشان را از پرونده برداشتم و دادم طراحی اش کردند و به عنوان هدیه به آنها دادم.»

بابای معلولان فیاض بخش

فرساد از نوزادانی می گوید که به دلایل مختلف رها می شوند و سر از آسایشگاه های شهر در می آورند: «سال ۱۳۹۴ نوزادی با شکاف عمیق کام به فیاض بخش آورند. سحر را به خاطر همین مشکل رها کرده بودند. چند بار او را برای ترمیم کام به تهران فرستادیم. هر بار هم خیران هزینه درمانش را تقبل کردند. او بارها جراحی شد و با گذاشتن پروتز، مشکل کاملا حل شد. سال ۱۳۹۷ خانواده ای که فرزند نداشتند برای بازدید به آسایشگاه آمدند. این زن و شوهر تا سحر را دیدند از مدیریت خواستند سرپرستی اش را به آنها بسپارند. بعد از انجام مراحل اداری سحر با آنها به شهر دیگری رفت. روزی که می رفت همه پرستارها پشت سرش گریه می کردند.»

خودم را فراموش می کنم

سه چهار سال پیش همسر دکتر برای بازدید از بازارچه نیکوکاری به آسایشگاه می آید وقتی شرایط معلولان را می بیند از اینکه همسرش هفته ای دو روز را در آن محیط می گذراند متعجب می شود. کمی که میگذرد می بیند دکتر فرساد با چه شوقی با معلولان همراه می شود:

«من عاشق کارم هستم، آدم عاشق خودش را از یاد می برد.»

دکتر از مردم می خواهد برای خیر دنیا و آخرت سرپرستی معلولان را بپذیرند تا آنها هم گرمای محیط خانواده را حس کنند.

● محبوبه فرامرزی

دم دم‌های ظهر آسایشگاه فیاض بخش در خلسه‌ای آرام فرو رفته است. آمد و شد کمتر از ساعت پیش است و معلولان بعد از صرف ناهار در حال استراحتند. در کتابخانه اما رفت و آمد در جریان است. یکی از معلولان که نابینا است پشت ویلچر دیگری را گرفته و مسیر کتابخانه را دنبال می‌کند. برگزاری کارگاه فن بیان و تئاتر باعث شده این چند نفر تخت و استراحت را رها کنند و سر ظهر وقتشان را در کتابخانه سپری کنند. در این گزارش شما را با این کارگاه آشنا می‌کنیم.

وقتی من خودم نیستم

نمی‌دانم چطور می‌شود تصور کرد آدم نباشیم و خودمان را بگذاریم جای اشیاء، آن وقت به جایشان حرف بزنیم حسمان را از برخورد با آدم‌ها بیان کنیم و... چون آدم‌های دور میز انگار خودشان نبودند. آن‌ها هر کدام از دنیای پیرامونشان جدا شده و در تصورشان شیئی شده بودند یا به کاری مشغول شده و در دنیای خیال وانمود می‌کردند در فضایی دیگر و مشغول به کاری

دیگر بودند.

مهدیه جلالی مربی کارگاه چهارزانو روی میز نشسته است و با هنرآموزانش حرف می‌زند. او آنقدر جدی است که جو کارگاه به آموزشگاهی حرفه‌ای شبیه تر است تا کلاسی در کتابخانه آسایشگاه.

در این کارگاه هادی قاسمی و فاطمه ابراهیمی بای ۳۲ ساله، مرگان کوه کن ۳۳ ساله و سمیه صادقی ۳۵ ساله حضور دارند. گویا امروز کلاشان غایب هم داشته است.

مربی از مرگان می‌خواهد تکلیفی که به او داده است را تحویل بدهد. اما تکلیفش توی دفتر و مکتوب نیست. او قرار نبود چیزی را از بر کند بلکه بنا بوده از ذهن خلاقش کمک بگیرد خودش را جای تلفن همراهی قرار دهد که صاحبش او را به گوشه‌ای پرت کرده است. تلاش برای این منظور کمک می‌کند تا مرگان برای دقایق خودش و اطرافش را فراموش کند. از هوشش کمک بگیرد و دیالوگ‌هایی بگوید که تا آن روز به زبان نیاورده است: «خدایا از تنهایی بدم می‌آید. از تاریکی بدم می‌آید. ای وای صاحبم منو نمی‌خواه. اون باهام عکس‌های قشنگی گرفته. توی سر من یک عالمه خاطره از خودش و دوستاش و

خانوادش هست. درسته که من قدیمی شدم کهنه شدم، اما من دوستش دارم. اصلا شاید صاحبم می‌خواد یک گوشی نو بخره.»

مربی از مرگان می‌خواهد خودش را توصیف کند: «من مشکمی‌ام. قابم شکسته، به اندازه یک کف دست هستم.»

مربی ایرادهای مرگان را می‌گیرد تا او خلاقیت بیشتری به خرج دهد: «جملات توضیحی را حذف کن. تو باید حس را بیان کنی نه اینکه آن را بیان کنی.»

مرگان بلوز چهارخانه آبی روشنی به تن دارد و روسری گل‌گلی. او چشم‌هایش را روی هم فشار می‌دهد این بار تلاش می‌کند همان طوری رفتار کند که مربی‌اش گفته.

داستان یک پیانوی شکسته

فاطمه روشنندل است. وقت حرف زدن خودش را به جلو و عقب تکان می‌دهد انگار اینجوری تمرکز بیشتری دارد. او باید نقش پیانوی را اجرا کند که گوشه خانه خاک می‌خورد. فاطمه آرام حرف می‌زند. صدایش فراز و فرود ندارد: «دنده هایم درد می‌کند. خاک روی سر و کله ام نشسته.»



مربی وارد عمل می‌شود. او می‌خواهد فاطمه با صدای بلندتری حرف بزند. برای همین از فاطمه می‌خواهد به صدای خودکار توجه کند. او ته خودکار توی دستش را به میز می‌زند. این کار را از آرام به بلند تغییر می‌دهد. فاطمه هم به صدا گوش می‌دهد و بر همان اساس صدایش را تنظیم می‌کند. کم کم طنین صدایش در کتابخانه می‌پیچد.

فاطمه برای جلسه بعد تکلیف دارد کی برد کامپیوتر توی آسایشگاه را با انگشتانش لمس کند و از حسش بگوید.

باغبان گل‌های خیالی

سمیه نزدیک من نشسته است. او از زیر عینکش به من خیره می‌شود وقتی مشغول نوشتن هستم او به دفترم چشم می‌دوزد. نوبت به او رسیده است. گاه و بی‌گاه می‌خندد. او بنا است نقش باغبانی را بازی کند که به گل‌های باغچه رسیدگی می‌کند. بنا بود در سکوت نقشش را ایفا کند و دیالوگی نداشته باشد. سیمیه با داستانش به گل‌های خیالی آب می‌دهد، حرسشان می‌کند. از پشت عینک چنان با دقت این کارها را انجام می‌دهد که انگار واقعا آن‌ها را می‌بیند. مهدیه از او می‌پرسد چقدر گل در باغچه بود؟ رنگ گل‌ها را توصیف کند. سیمیه هم از باغچه‌ای پرگل حرف می‌زند پر از گل‌های سرخ و سفید.

کلاس‌های فرهنگی مؤسسه

درنگی در کارگاه فن بیان و تئاتر



من دور آن میز آدم‌هایی را دیدم که برای ساعتی خودشان نبودند. برای ساعتی اطرافشان، معلولیتشان، غصه‌هایشان و... را فراموش کرده بودند. مربی آن‌ها هنوز روی میز چهارزانو نشسته و تشویقشان می‌کند بهترین خودشان را ارائه کنند. او متولد ۱۳۷۸ است و مدرک کارشناسی روانشناسی دارد. او عضو گروه تئاتر دانشکده بوده است و حالا ۵ ماهی می‌شود هفته‌ای یک روز به آسایشگاه می‌آید تا هر چه در آن گروه تئاتر آموخته را به معلولان آسایشگاه آموزش بدهد. مربی می‌خواهد وقتی فن بیان کارآموزانش به سطح مناسبی رسید گروه تئاتری با آن‌ها راه بیندازد. او معتقد است تئاتر تنها بازیگر شدن نیست بلکه هدفش زیست بهتر است. او به خاطر معولیت متفاوت کارآموزان نمی‌تواند به همه آن‌ها با یک سبک آموزش بدهد ولی می‌کوشد هر چه در چنته دارد برای این بچه‌ها خرج کند. راه مربی از آسایشگاه دور است اما بدون دریافت حق الزحمه هر هفته با اشتیاق در آسایشگاه مقابل کارآموزانش می‌نشیند و به آن‌ها زیست بهتر را آموزش می‌دهد.

با معلولین موفق

افتخار آفرینان تیم تنیس روی میز آسایشگاه

● راضیه بهنام

با نفس تازه راه باید رفت

به دیدار کسانی رفتم که زندگی را تا ته اش دویده اند. اندوه و درد و رنج و مهر و شادی را تا مغز استخوان و عمق جان چشیده اند و بودنشان را تر و تازه، شاداب و جوان پس از گذرهای پریچ و تاب زندگی معنای تازه ای بخشیده اند.

زهر انصاریان ۲۳ ساله متولد و ساکن مشهد. در حال تحصیل در هنرستان گرافیک، به صورت مادرزادی دارای معلولیت ضایعه نخاعی از کمر به پایین است. در سال ۸۹ رشته تنیس روی میز را انتخاب کرده و کمتر از یک سال موفق به حضور در میادین ورزشی و کسب مقام های اول، دوم و سوم در مسابقات لیگ و قهرمان کشوری شده است. همچنین با کسب مدال طلا و نقره عناوین قهرمانی و نایب قهرمانی مسابقات تیمی و انفرادی جهانی را سال ۲۰۱۷ در امارات و ۲۰۲۳ در اردن از آن خود کرده است.



مهرداد محمد پور ۲۶ ساله متولد سمنان و بزرگ شده و ساکن مشهد. تحصیل ناتمام دانشگاهی در رشته برنامه نویسی کامپیوتر به دلیل بیماری. دارای ضایعه نخاعی از کمر به پایین. از سال ۱۳۹۰ رشته تنیس روی میز را انتخاب کرده و پس از گذشت شش ماه با نشان دادن استعداد خود منتخب تیم ملی جوانان شده و با کسب مقام های اول دوم سوم در مسابقات لیگ و قهرمان کشوری افتخار آفرین می شود. در سال ۱۴۰۱ عضو تیم ملی بزرگسالان شده و موفق به کسب عناوین نایب قهرمانی جوانان آسیا سال ۲۰۱۷ در امارات و کسب مدال سوم انفرادی و سوم دوبل جهانی سال ۲۰۲۳ در اردن می شود. وی در حال حاضر دارای رنکینگ ۱۴ آسیایی می باشد.

چرا تنیس روی میز را انتخاب کردید؟

مهرداد محمدپور: فوتبال علاقه مند بودم و بازی می کردم. در سن ۱۰ سالگی به دلیل بیماری سرطان عارضه نخاعی پیدا کردم و روی ویلچر نشستم، تا مدتی دروازه بان بودم ولی در عمل بازی فوتبال برای معلولین تعریف نشده است. رشته های دیگری مثل تیروکمان، وزنه برداری، و دومیدانی را تجربه کردم. در نهایت طی آشنایی با استاد عزیزم آقای کفشدار با ورزش تنیس روی میز آشنا شده و فعالیت را شروع کردم. تنیس روی میز هیجان زیادی دارد که برایم بسیار لذت بخش است، همچنین با ورود به این رشته متوجه شدم افتخارات جهانی تنیس روی میز زیاد نبوده و افتخار آفرینی در عرصه جهانی، انگیزه دیگری برای انتخاب این ورزش شد.

زهر انصاریان: در سال ۱۳۸۹ در جشنی که از طرف جامعه معلولین برپا شده بود با خانم اسالمی آشنا شدم. ایشان مرا تشویق کردند که یک رشته ورزشی انتخاب کنم و مرا به آسایشگاه شهید فیاض بخش معرفی کردند. از میان سه رشته بسکتبال با ویلچر و بوجیا و تنیس روی میز، من این ورزش را انتخاب کردم. آقای کفشدار مربی گرانقدرم وقتی برای اولین بار نحوه راکت گرفتن من را دیدند گفتند تو کاملاً مناسب این رشته هستی.

نحوه ورود شما به مسابقات جهانی چگونه است و از کجا و چطور حمایت می شوید؟

مهرداد محمد پور: ابتدا در مسابقات قهرمان کشوری نفرات برتر انتخاب می شوند. سپس در مرحله بعد نفرات اول تا سوم دعوت می شوند و مسابقات دیگری برگزار می گردد. نهایتاً از نتایج بدست آمده نفرات اول برای تیم ملی برگزیده می شوند. حمایت و پشتیبانی مادی و معنوی برای ورود به مسابقات تاکنون از سوی آسایشگاه شهید فیاض بخش، کمیته ورزش، جناب مهندس امیر احد مستشاری، شرکت فرش مشهد، مربی محترم جناب آقای کفشدار، فدراسیون جانبازان و معلولین و نیز خانواده های مهربان، فداکار و عزیزمان، بوده است.

اگر ممکن است در مورد حمایت ها بیشتر توضیح دهید.

مهرداد محمد پور: تنیس روی میز معلولین تحت پوشش فدراسیون جانبازان و معلولین خراسان بود و در سال ۲۰۱۷ ما از طریق این فدراسیون به مسابقات امارات اعزام شدیم پس از آن از سال ۹۸ تنیس روی میز معلولین زیر نظر فدراسیون تنیس روی میز جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت که مربوط به افراد سالم است. انجمنی به نام پارانتنیس در این فدراسیون عهده دار تنیس روی میز معلولین شد. متأسفانه آن طور که شایسته است مورد حمایت نیستیم. در اعزام به مسابقات ۲۰۲۳ اردن ما هیچ گونه حمایت مالی از فدراسیون تنیس روی میز دریافت نکردیم. هزینه ثبت نام را که امر مهمی بود به مبلغ ۲۵ میلیون تومان، شرکت فرش مشهد متقبل نمود، مابقی هزینه سفر را که ۲۵ میلیون تومان دیگر بود به صورت شخصی با استفاده از پس اندازمان و حمایت خانواده تأمین کردیم. ناگفته نماند که خانواده متحمل فشار زیادی شد.

زهر انصاریان: من هم مثل آقای محمد پور بخشی از هزینه سفر را از پس انداز شخصی و مابقی را از طریق قرض و حمایت خانواده تأمین کردم. مهرداد: البته قرار بر این بود که هزینه های سفر را فدراسیون پس از بازگشت جبران نماید که تاکنون فقط به صورت وعده باقی مانده است.

تأثیر ورزش به ویژه تنیس روی میز در جسم، روح، روان و زندگی شما چه بوده است؟

مهرداد محمد پور: بسیار تأثیرگذار و حتی حیاتی بوده است. به دلیل بیماری سرطان ناگزیر به عمل های مکرر بودم. در طول بستری در بیمارستان و منزل که حدود یک سال و نیم طول کشید، علاقه شدید و انگیزه بالا باعث شد هر روز به صورت ذهنی به این ورزش بپردازم و علاوه بر دیدن فیلم های آموزشی، تمرینات منظم و پیوسته به صورت ذهنی و درونی انجام می دادم و اشتیاق زیادم برای بازگشت به میدان امیدم را افزایش می داد و در حالی که پزشک معالجم به کلی قطع امید کرده بود، اوضاعم رو به بهبودی گذاشت و بیماری ام کاملاً رفع شد. امروز ۱۶ سال از آن اتفاق می گذرد.

زهر انصاری: دست های من سالم بودند. دو سال پیش به دلیل آسیب نخاعی گردن دست هایم به تدریج ضعیف شدند و حدود ۸۰ درصد از کارایی شان را از دست دادند. با انجام سه عمل جراحی تنها توانستم از پیشرفت آسیب نخاعی جلوگیری کنم. خانواده تصور می کردند به ورزش باز نخواهم گشت. اما انگیزه، شوق و علاقه زیادم به تنیس روی میز بیش از این حرف ها بود. آنچنان مصمم و جدی بودم که با تصور بستن راکت به دستم، نمی توانم را مغلوب کردم و دوباره با انرژی بیشتر به زمین برگشتم. تنیس روی میز چنان اعتماد به نفسم را بالا برده که ناممکن را به کلی از زندگی ام حذف کرده است.

نظرتان در مورد نقص عضو و محدودیت چیست؟ چقدر با آن مبارزه می کنید؟

مهرداد محمد پور: قبل از معلولیت رویاهایی داشتم و هنوز هم دارم. هیچ تفاوتی بین خودم و افراد سالم نمی بینم، تنها فرقی که هست پاهای من ویلچر است. از هر پله ای بالا می روم با ویلچر یا بدون ویلچر. معلولیت بهانه ای برای منفعل بودن نیست، محدودیت در واقع در ذهن وجود دارد.

زهر انصاری: معلولیت مادرزادی از همان کودکی مرا با ویلچر پیوند داده و در واقع عضوی از من است. اما محدودیت برایم نیاورده زیرا معتقدم خواستن توانستن است.

مهرداد محمدپور: من مبارزه نمی کنم، بلکه بازی می کنم. چالش های پیش رویم، مسائلی هستند که مثل یک بازی کامپیوتری باید حل و رفع شوند. به عنوان مثال برای سوار شدن به مترو اگر آسانسور در ایستگاهی خراب باشد سریعاً خودم را به ایستگاه بعدی می رسانم. در کل در زندگی با چالش های بسیاری روبرو هستم و تنیس روی میز که یک ورزش سرعتی در عمل و تصمیم گیری است به من آموخته در زندگی چطور عمل کنم و چگونه توپ را در زمین زندگی نگه دارم.

امکانات شهری برای معلولین چگونه است؟

مهرداد محمدپور: مشهد نسبت به ده سال گذشته بهتر شده و فکر می کنم تلاش مسئولینی که در ارتباط با معلولین هستند



تأثیر گذار بوده ولی شهرستان ها در مقایسه با مشهد از همین امکانات حداقلی هم برخوردار نیستند.

زهر انصاری: با زحمت در رفت و آمد مواجه می شوم. برای رفتن به مکانی مثل بانک نیاز به همراه دارم، بانک ها رمپ ندارند، مجبور می شوم در خیابان بمانم و همراهم برود و یکی از کارکنان بانک را نزد من بیاورد. بماند از خرابی و قطع همیشگی آسانسور، پله های هوایی و مترو محل زندگی مان

بازیکنان خارجی، شرایط و امکانات آنان را از نزدیک دیده اید؟ نظرتان در این مورد چیست؟

زهر انصاری: معمولاً با بازیکنان خارجی ارتباط خوبی برقرار می کنیم و این ارتباط بعد از مسابقات ادامه پیدا می کند. یکی از بازیکنان اسلوواکی رنکینگ ۴ جهانی دارد. مرتب برای بازی و مسابقات سفر می کند و هرگاه از من درباره حضور در این مسابقات می پرسد بسیار متعجب می شود از عدم شرکت ما در این مسابقات. در سال لااقل ۴ بازی خارجی انجام می دهند. این موضوع نقطه قوتشان می شود، امتیازات فردی و تیمی شان بالای رود و شانس کسب سهمیه پارالمپیک بیشتر. حمایتگر اصلی شان دولت است. پیوسته بازی می کنند، حقوق می گیرند و دغدغه تأمین هزینه ها را به صورت شخصی ندارند.

مهرداد محمدپور: از نظر سطح بازی هیچ تفاوتی میان ما و یک بازیکن خارجی نیست، اما اختلاف سطح امکانات، صفر و صد است. ابزار کار و ویلچر هاشان پیشرفته و حرفه ای است. این امر نه تنها در کشورهای اروپایی مشهود است که کشورهای همسایه ما مثل عربستان، بحرین، کویت و عراق نیز از این امکانات بهره مند هستند. ما دچار مسائل بسیار پیش پا افتاده و ابتدایی هستیم. در اعزام به کشور اردن، مسؤولین فرودگاه مانع سوار شدن ما به هواپیما می شدند، زیرا همراه نداشتیم.

چشم انداز آینده را چگونه می بینید؟ در ورزش، کار و زندگی

مهرداد محمدپور: کسب مدال پارا المپیک فرانسه از مهمترین اهداف آینده ماست. متأسفانه فدراسیون تنیس روی میز برای شرکت در مسابقات پیش رو، تایلند و فنلاند ما را ثبت نام نکردند.

با معلولین موفق

پاراالمپیک بسیار مهم است. در جواب اعتراض و پیگیری‌های مکرر ما، فدراسیون ابراز داشت شما مدال آور نیستید! در حال حاضر رنکینگ آسیای من ۱۴ و رنکینگ جهانی‌ام ۵۰ است. عدم حضور در میادین خارجی منجر به صفر شدن این امتیازات می‌شود. با این حال انگیزه و امیدم را از دست نداده‌ام و چشم انداز پیش رویم را روشن می‌بینم و به پاراالمپیک ۲۰۲۸ لس آنجلس فکر می‌کنم.

زهر انصاری: چشم انداز پیش رویم ایستادن بر سکوی قهرمانی پاراالمپیک است با قدرت و نیروی حیاتی که دارم، علیرغم تمام موانع و مشکلات.

مهرداد محمدپور: در سال ۱۳۹۳ رتبه ۹۲۵ کنکور در رشته گرافیک را کسب کردم. هنگام ثبت نام، رئیس دانشگاه مرا نپذیرفت به دلیل اینکه کلاس‌های عملی در طبقه سوم بود. در برابر اصرار و قبول مسئولیت از طرف خودم باز هم مخالفت نشان داد. ناگزیر تغییر رشته دادم و بعد از مدتی به دلیل بیماری انصراف دادم. در حال حاضر مشغول فعالیت در زمینه نوازندگی و خوانندگی هستم و به بازیگری علاقه دارم. امیدوارم و تلاش می‌کنم در آینده صحنه از آن من باشد.

زهر انصاری: دوست دارم در آینده سالن ورزشی تأسیس کنم.

انتظارتان از خود و از مردم چیست؟

مهرداد محمدپور: از خودم انتظار دارم همیشه با نفس تازه راه بروم و هیچگاه در مسیر پیش رویم، خسته نشوم. از مردم انتظار دارم فقط دوست ما باشند بدون هیچ ترحمی.

زهر انصاری: از خودم انتظار دارم همیشه پر انگیزه و قوی و شجاع باشم. از مردم می‌خواهم در کوچه و خیابان تا نخواستیم کمک نکنند.



و در آخر....

مهرداد محمدپور: بسیار بسیار ممنون و سپاسگزار خانواده عزیزم هستم. پدر، مادر، خواهر، پرادر. کمک‌ها، حمایت‌ها، زحمات تمام نشدنی، و مهربانی‌هایشان پر ارزش‌ترین چیزی است که در زندگی دارم. و نیز بسیار سپاسگزارم از حمایت‌ها و یاری‌های ارزشمند آسایشگاه فیاض بخش، کمیته ورزش، جناب مهندس احد مستشاری و شرکت فرش مشهد و مربی بسیار عزیزم جناب کفشدار حسینی.

زهر انصاری: زحمات، فداکاری‌ها، حمایت‌ها و مهربانی‌های خانواده عزیزم از بدو تولد تا کنون بر من باریده، بسیار سپاسگزار و ممنونشان هستم. همچنین از آسایشگاه شهید فیاض‌بخش، کمیته ورزش، جناب مهندس امیر احد مستشاری، شرکت فرش مشهد و مربی گرانقدرم جناب کفشدار حسینی بی نهایت سپاسگزارم.

امید به دیدار دوباره عزیزان دارم برای تهیه گزارش از قهرمانی پاراالمپیک



● مهدی عبادیان

برای گفت‌وگوی چند دقیقه‌ای قرار قبلی داشتیم ... اما سرزدن به این تخت و آن تخت و انجام کارها، فرصت یک استراحت کوتاه برایش نگذاشته بود. با آن صورت خسته مادرانه‌اش پرسید: «می‌شود ده دقیقه صبر کنید تا چایی بخورم؟ از صبح وقت نشده.» صغری قربانی سال‌هاست هم در خانه مادری می‌کند هم در آسایشگاه. در سرنوشت او خدمت به بچه‌های این مرکز نوشته شده بود وگرنه او کجا و پیشنهاد کار در آسایشگاه کجا. حالا ۱۳ سال شده، عمری است برای خودش. او مددیار بخش زنان است و در این قسمت خدمت می‌کند. معلولینی که بیشترشان وابسته به تخت هستند و مراقبتشان زحمتی غیرقابل توصیف دارد. در همان چند دقیقه گفت‌وگو، از چیزهایی گفت که دوست داشت بشنویم و از شرح خیلی چیزها هم گذشت مثل خاطرات تلخ.

این ۱۳ سالی که در آسایشگاه کار کردم، بهترین سال‌های عمرم بوده. این را اول با تأکید می‌گویم و بعد می‌رود سراغ ماجرای شروع به کارش: از طریق یکی از کارکنان آسایشگاه که با هم نسبت قوم و خویشی داریم با این مجموعه آشنا شدم. درخواست کار دادم و پس از مراحل گزینش کارم را شروع کردم. چهار سالی در قسمت رختشویخانه کار کردم. بعد از اینکه آن قسمت به پیمانکار واگذار شد به عنوان مددیار به بخش زنان آمدم، از ۹ سال پیش تا حالا. بعد از این همه سال کار، بخش زنان را خوب می‌شناسد. ۱۵۰ مددجو دارد که خیلی‌هایشان کوچکترین حرکتی ندارند. خانم قربانی که در همه این مدت سختی کار را با تمام وجود لمس کرده، می‌گوید: کار مددکاری فوق‌العاده سخت است. خیلی‌ها آمدند چند روزی کار کردند ولی نتوانستند تحمل کنند و رفتند. اینجا اگر عشق نباشد محال است دوام بیاورید. در یک شیفت، ۱۲ ساعته مدام باید از سر این تخت به سر آن تخت برویم، یا غذا بدهیم یا دارو و یا نظافتشان کنیم. یعنی همه کارهای زندگی یک آدم را به اضافه آن چه که یک فرد معلول نیاز دارد. تازه وقت بیکار شدن می‌نشینیم و به حرف‌ها و درد دل‌هایشان گوش می‌دهیم. برای بعضی‌ها مادرم، بعضی خواهر و عده‌ای دختر... توصیفش از میزان خستگی یک جمله است: «وقتی بعد از تمام شدن شیفت به خانه می‌رسی دیگر توان حرکت کردن نداری. پرسش بعدی جمله‌ای است که از ابتدای گفت‌گو بارها در ذهنم می‌چرخد. اینکه پیرسم «خسته نمی‌شوی؟ تا به حال

صغری قربانی

مددیار بخش زنان

با زحماتکشان

شده با خودت بگویی دیگر آسایشگاه نمی‌آیم؟» پاسخش قاطعانه است. معلوم است بارها به آن فکر کرده و تصمیمش را گرفته، می‌گوید «درسته که خسته می‌شوم ولی بعد از کارکردن احساس رضایتی دارم که همه خستگی رو از تنم بیرون می‌برد و روز بعد دوباره با انرژی مشغول به کار می‌شوم. هیچ وقت نشده بگویم دیگر نمی‌روم. بلکه همیشه می‌گویم خدایا به من توان مضاعف بده که در این مسیر پا پس نکشم. همه امیدم در این دنیا و اون دنیا به دعای همین بچه‌هاست. بارها هم اثر دعای خیرشون رو تجربه کردم. خیلی وقت‌ها گره‌هایی تو زندگیم بوده و بدون تلاش من باز شده که مطمئنم به خاطر همین بچه‌هاست. فکر نکنید شعار می‌دهم. یک واقعیته. همه همکاران بهش اعتقاد دارند.

از حقوق، مزایا و قراردادکاری‌اش می‌گوید: اینجا طبق قانون کار حقوق می‌گیرم و خدا را شکر راضی هستم. ما اینجا قراردادمون با خداست. مزدی که اینجا می‌گیریم برکت دارد. این را فقط من نمی‌گویم همه آن‌هایی که با عشق در این مکان مقدس کار می‌کنند، تأیید می‌کنن. خانم قربانی خاطرات تلخ و شیرین زیادی از این خانه دارد. اما در ذهنش آن‌ها را جدا کرده و پاسخ می‌دهد: سعی می‌کنم زیاد به خاطرات تلخ فکر نکنم ولی تا دلتان بخواهد خاطرات شیرین دارم. بهترین خاطراتم، مربوط به ازدواج بعضی از مددجویان است که همین جا برایشان جشن عروسی می‌گیریم. خدا می‌داند چقدر دل همه ما شاد می‌شود. خیلی از آن‌ها مستقل شده و الان صاحب فرزندان سالم هستند. فرزندان‌شان را که می‌بینم لذت می‌برم. همه این‌ها خاطرات خوش هستند و جای شکرگزاری دارد. صغری خانم در زندگی شخصی‌اش هم شکرگزار است. نه اینکه در آسایش باشد اما آرامش دارد. می‌گوید: «خدا را شکر، زندگی آرامی دارم. با اینکه مشکلات اقتصادی مثل همه مردم گاه و بی‌گاه اذیتمون می‌کنه ولی ناسپاس نیستم. با دخترم بیکتا که همه زندگی منه در کنار همسری که سعی می‌کند با کارگری، زندگی خوبی برایمان فراهم کند روزگار می‌گذرانیم. من هم کار می‌کنم که کمک خرج زندگی باشم. باید گفت گورا تمام کند چون بچه‌ها منتظرند. جمله آخرش:

«از قول بزرگان زیاد شنیده‌ایم که هر انسانی که پا به این دنیا می‌گذارد رسالتی دارد فکر می‌کنم رسالت من هم خدمت به بچه‌های معلول بوه. خداکند در این وظیفه در پیشگاه خدا شرمند نباشم.

معلولیت در سایه نگرش بی رحمانه

نگفته های مادر یک کودک معلول



فرخنده محمودی کارشناس حسابداری است و مادر یک کودک معلول است، او از تنهایی مادرانی گفت که فرزند معلول دارند و اطرافیان و حتی نزدیکان، آن‌ها را طرد کرده‌اند. او در این باره توضیح داد: زمانی که یک زن ازدواج می‌کند، چشم‌اندازی از آمال و آرزوها دارد و دوست دارد نابغه‌ترین فرزند دنیا را داشته باشد اما زمانی که یک اتفاق مسیر زندگی او را تغییر می‌دهد و فرزندش دچار معلولیت می‌شود، زندگی او تحت تاثیر قرار می‌گیرد. فرایند این اتفاق، خوشایند نیست زیرا در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که برخی معلولیت را مکافات و عقوبت گناه می‌دانند و به واسطه همین دید، اطرافیان ارتباطشان را با خانواده‌ای که فرزند معلول دارد کمتر می‌کنند. آن‌ها تصور می‌کنند که افرادی مثل ما نسبت به خوشی‌هایشان تنگ نظری می‌کنیم. آن‌ها سفرها، مهمانی‌ها و خوشبختی‌هایشان را از ما پنهان می‌کنند و ما کم‌کم از جامعه‌ای طرد می‌شویم که حق ما می‌باشد.

فرخنده می‌گوید: خالق ما خداست و ممکن است هر کدام از ما در مسیر زندگی خود دچار مشکلاتی شویم اما چرا نگاه‌های منفی نسبت به معلولیت وجود دارد؟ مردم ما را می‌بینند و بلند بلند خدا را شکر می‌کنند که سالم هستند. چرا ما بهانه شکرگزاری شما هستیم؟ مشکلات زنان در این حوزه بسیار زیاد و حتی همسرانشان ترکشان می‌کنند. اگر بعد از اینکه فرزند من در فرایند زایمان دچار کمبود اکسیژن شد، من را آگاه می‌کردند که نباید واکسن ثلاث برای فرزندم بزنم این اتفاق نمی‌افتاد.

این مادر می‌گوید: بی‌مهری‌های بسیاری از جامعه و حتی نزدیکانم دیدم و تمام این‌ها از من زنی قوی ساخت. اطرافیان به من می‌گفتند که کودک را رها کن، تو جوانی و می‌توانی زندگی کنی و این بچه دست و پای تو را می‌بندد، من در درون خودم

با این چالش‌ها درگیر بودم اما به جایی رسیدم که با خودم گفتم این کودک نباید آن‌طوری که دیگران می‌گویند باشد. تضادی در من ایجاد شد و تلاش کردم که با کودک ارتباط بگیرم، مطالعه کنم و یاد بگیرم و دیدم که کودک من توانایی‌ها و استعدادهایی دارد.

در ادامه با نارحتی بیان می‌کند: زنان بسیاری مثل من، گمنام در خلوت خود می‌سوزند و دیگران آن‌ها را تنها می‌گذارند. توصیه من به این مادران این است که شما هیچ‌گاه تنها نیستید و خدا همراه کسانی است که تلاش‌گر هستند. او افزود: من حسابرس یک شرکت معتبر بودم و مجبور شدم که به خاطر تولد این کودک و مراقبت‌هایی که نیاز داشت کارم را رها کنم. زمانی که تنهایی، حامی هم‌نداری و دولت هم حمایت نمی‌کند و حتی خانواده هم حمایتی از تو ندارند، مجبور می‌شوی که بین کودک و کارت یکی را انتخاب کنی.

به گزارش ایسکانیوز، زنان معلول بیش از مردان از نگاه‌های آزاردهنده، گلابه دارند و از تنهایی شکایت می‌کنند که به واسطه طرد شدن از جامعه و حتی از سوی نزدیکان، تجربه کرده‌اند. هر کدام از این افراد توانمندی‌هایی دارند که می‌تواند به رشد کشور کمک کند اما نگاه‌های تبعیض آمیز و بی‌توجهی به مشکلات این قشر باعث می‌شود که آن‌ها روز به روز منزوی‌تر شوند. بنابر آمارهای منتشره، می‌توان گفت هم‌اکنون ۱۰ درصد افراد جامعه را معلولان تشکیل می‌دهند که آمار قابل ملاحظه‌ای است، افزون بر فراوانی تعداد، مسائل ژنتیکی و حادثه‌ای در کشور ما، بسیاری از افرادی که در طول سال‌ها جنگ تحمیلی، سلامت جسمانی خود را از دست داده‌اند و به شمار آسیب‌دیدگان این چنینی افزوده شده‌اند و بخشی از این تعداد هم زنان هستند و اگر مسئولان امر این جمعیت را نادیده بگیرند به کشور جفا کرده‌اند.

جایگاه معلولان در فیلم و سریال

تدوین: سیده حشمت نبوی



چرا شخصیت‌های منفی در سینما و تلویزیون با فلج شدن به جزای اعمالشان می‌رسند. سهند «آنام»، انیس «ستایش» و فرزانه «کیمیا»، از جمله شخصیت‌های منفی سریال‌های تلویزیونی هستند که جزای اعمال بدشان در زندگی را با معلولیت در دوران میان‌سالی و پیری داده‌اند و متأسفانه این تصویر نه چندان مناسب از معلولیت جسمی که در ذهن مخاطب به جای می‌ماند بعضاً جبران ناپذیر است. شخصیت منفی فرزانه در سریال «کیمیا» که از آنتن شبکه دو سیما پخش می‌شود، در آینده پیر و ناتوان و معلول شد تا تداعی‌کننده این تفکر غلط در ذهن مخاطب باشد که معلولیت تاوان اعمال بد در زندگی است! شهرام مبصر از فعالان کانون معلولان منطقه ۲، درباره تصویربرداری که صدا و سیما از معلولان در ذهن مخاطبان به جا گذاشته، متنی را در شبکه‌های اجتماعی منتشر کرد که به شرح زیر است:

«متأسفانه باز هم صداوسیما در یکی از سریال‌های خود «کیمیا» به دلیل عدم آگاهی سازندگان این سریال، ناخواسته فرهنگ غلط، کلیشه‌ای و پوسیده قدیمی را رواج داد. فرهنگی که به بیننده القاء می‌کند که هر کس که دچار معلولیت می‌شود تاوان بدی‌ها و ظلم و ستم‌هایی است که به مردم کرده‌است و اکنون با معلولیت دچار عقوبت الهی شده‌است. سال‌هاست سریال سازان ناخواسته اما این‌گونه در حال بریاد دادن تمام زحمات فعالان و انجمن‌های فعال در حوزه توانمندسازی و فرهنگ سازی افراد دارای معلولیت است. صدا و سیما تلاش نکرد تا نقش اول یک فیلم پیرامون یک فرد دارای معلولیت موفق باشد.

بسیار کم می‌بینیم در فیلم‌ها و سریال‌ها تولید شده یک پزشک، یک استاد دانشگاه، یک تاجر یا یک وکیل پایه یک دادگستری دارای معلولیت باشد. اما همیشه در سریال‌ها انسان‌های بد و پلید دچار معلولیت می‌شوند و این‌گونه به کرامت انسانی افراد اهمیت می‌دهند. توقع این است که، صدا و سیما در راستای فرهنگ سازی دو ساعت از بهترین پربیننده‌ترین زمان‌ها را در هفته به نشان دادن توانمندی‌های افراد دارای معلولیت اختصاص دهد». هر وقت چنین چیزی می‌بینم یا می‌شنوم یاد حادثه‌ای که در سن ۱۸ سالگی برای خودم رخ داد می‌افتم و با دلی شکسته با خدا زمزمه می‌کنم که خدایا من الان تاوان کدام گناه را پس می‌دهم!!! مگر یک جوان ۱۸ ساله کم تجربه چه گناه کبیره ای می‌تواند انجام داده باشد که این‌گونه باید ۱۹ سال از بهترین سال‌های عمرش را تاوان پس بدهد یا به یاد جانبازانی می‌افتم که غیورانه از جان و جسم خود گذشتند تا وطن و ناموسشان را از چنگال دشمنان غارتگر نجات دهند. پس آن‌ها الان دارند تاوان چه را پس می‌دهند؟ و یا خیلی افراد دیگر که شاید بیانش خارج از حوصله باشد. و در نهایت از سوز دل آهی می‌کشم و خطاب به خالق مهربانم که در لطف و کرم بی‌انتهایش هیچوقت شک نداشته‌ام می‌گویم: پس خدایا یا شما ناعادلانه حکم صادر می‌کنید و یا در غیر این صورت ما با این حرکات نابخردانه در حال نشان دادن تصویری نادرست از شما هستیم.



مدیرکل دامپزشکی استان در آسایشگاه فیاض بخش

دکتر جواد اعلی مدیرکل دامپزشکی خراسان رضوی در بازدید از کشتارگاه آسایشگاه اظهار داشت: کشتارگاه موسسه خیریه شهید فیاض بخش مشهد از استانداردهای لازم و تجهیزات بهداشتی برای ذبح گوسفند و انجام قربانی همشهریان برخوردار است؛ که جا دارد از همه خدمتگزاران آسایشگاه که تمام تلاش خود را به کار می بندند تا فریضه قربانی و اهدای نذورات مردم را به بهترین نحو ممکن انجام دهند تشکر نمایم.

دیدار صمیمی مدیران بانک رفاه استان با مددجویان و خدمتگزاران آسایشگاه

مهندس علی اصغر هاشمی مدیریت امور شعب بانک رفاه کارگران استان خراسان رضوی با حضور در آسایشگاه به دست اندرکاران و خدمتگزاران مددجویان در مؤسسه خدایوت گفت و از فعالیتها و خدمات صورت گرفته قدردانی نمود. حسن غضنفری مدیر امور طرح و برنامه بانک رفاه استان و مسعود علمدار رئیس شعبه ارگ از دیگر مهمانان آسایشگاه بودند.



نشست مجمع سالانه هیأت امنای مؤسسه

شادمانه رو به آینده می ایستم پدرای عزیز، مادرای مهربون، من باید به شما بگم، آگه من امروز هستم و پر از امیدم، به خاطر وجود شماست... این بخشی از دلتوشته یکی از مددجویان آسایشگاه، خطاب به اعضای هیأت امنای بود. نشست هیأت امنای آسایشگاه معلولین شهید فیاض با حضور اکثریت اعضا برگزار گردید. در ابتدای جلسه، گروه آوای موسسه به یمن دیدار و تشکر از اعضای هیأت امنای که همه مددجویان، این بزرگواران را به عنوان پدران معنوی خود می شناسند به اجرای برنامه پرداختند. مدیرعامل مؤسسه پس از خیرمقدم و تشکر از اعضای هیأت امنای و هیأت مدیره اظهار داشت؛ با وجود وضعیت نامساعد اقتصادی و تنگناهای مالی و تورم در پایان سال، با حمایت نیکوکاران گرانقدر به آینده امیدواریم و ایمان داریم که لطف خداوند شامل حال این مؤسسه و فرزنداناش خواهد شد. وی با ارائه گزارشی از عملکرد یک ساله آسایشگاه به تبیین اقدامات، فعالیتها و مشکلات مؤسسه پرداخت. در ادامه هرکدام از اعضای هیأت امنای نیز در صحبتهایی، اعتماد سازی و ارائه گزارش و مستندات فعالیتها و شفافیت در عملکرد را بهترین روش ارتباط با مردم و جذب خیرین دانستند.



در این بهشت کوچک چه می گذرد؟!





استقبال از زائران امام رضا (ع)

در روزهای پایانی ماه صفر فرزندان این خانه به شکرانه همجواری با امام مهربانی‌ها میزبان زائران عزاداری بودیم که خود را برای سوگواری و زیارت به بارگاه باشکوه امام هشتم (ع) می‌رسانند. موبک خادم العباس با همکاری آسایشگاه شهید فیاض بخش، آسایشگاه جانبازان امام خمینی و شهرداری منطقه ۱۰ از زائران پیاده امام رضا (ع) پذیرایی نمودند. از نیکوکار گرانقدر جناب آقای حاج وحید میرفارس برای مشارکت در این برنامه سپاسگزاریم.



مهر با مهربانی

به همت خانم دکتر ملیکا نوروزیان، مددجویان مؤسسه به صرف شام دعوت شدند تا با یک دوره‌ی صمیمی پرانرژی درس و مدرسه را آغاز نمایند. در این برنامه مددجویان کیف و لوازم التحریر از خانم نوروزیان هدیه گرفتند. از نیک اندیش گرانقدر جناب آقای طاهری نیز به خاطر همراهی با خانم نوروزیان جهت تهیه و تامین لوازم مورد نیاز مددجویان برای سال تحصیلی جدید سپاسگزاریم.

روشنتر از همیشه

به مناسبت ایام با سعادت عید غدیر، به همت اداره روشنائی حرم مطهر رضوی با حضور مددجویان و جمع زیادی از خانواده‌های کارکنان این اداره جشن با شکوهی همراه با برنامه‌های متنوع در آسایشگاه برگزار گردید.



روز جهانی فیزیوتراپی و قدر دانی از خدمات این واحد



تشریف به حرم مطهر حضرت رضا (ع)

به رسم هر ساله، مددجویان کارکنان، مسئولین به همراه یاوران به مناسبت دهه آخر صفر به حرم مطهر رضوی مشرف شدند. (مشروح در همین شماره)



گرامیداشت روز پزشک و روز داروساز در موسسه

به همین مناسبت، در یک دوره‌ی صمیمی که هیأت‌مدیره، مدیرعامل و جمعی از مسئولین موسسه حضور داشتند، پزشکان به بیان خاطرات خود از روزها، ماهها و سالهای همکاری خود پرداختند و هیأت‌مدیره به نمایندگی از ۵۵۰ فرزند این خانه و دست‌اندرکاران از همراهی بی‌مثال پزشکان قدردانی نمودند. همچنین در این دوره‌ی به صورت ویژه از خدمات شایسته و طبابت پدرا نه دکتر محمود دل‌آسای از پیشکسوتان پزشکی کشور که از سالیان سال در تحولات درمانی آسایشگاه معلولین شهید فیاض بخش مشهد (عبدالله هنری) مشهد، تأسیس کلینیک دندانپزشکی فیاض بخش و معرفی بسیاری از پزشکان افتخاری به آسایشگاه نقش به‌سزایی داشته، تجلیل و تکریم به عمل آمد.



باقیات الصالحات

در اقدامی نو و خداپسندانه، خانواده محترم زنده‌یاد مرحومه حاجیه خانم خدیجه ظروفچیان، مراسم چهل‌م مادر بزرگوارشان را به کار خیر پیوند زدند. در مراسمی که به همین منظور در سالن همایش‌های شهدای سلامت دانشگاه علوم پزشکی از سوی این عزیزان تدارک دیده شده بود؛ خدمات، فعالیت‌ها و اقدامات صورت گرفته برای توانمندسازی مددجویان معرفی گردید و مشکلات پیش روی معلولین و مهمتر از همه آشنائی مدعین با بزرگترین مرکز معلولین جسمی حرکتی کشور به واسطه این امر خیر نیز صورت پذیرفت. لازم به توضیح است بنا به وصیت مرحومه از محل ثلث اموال، تعدادی تخت برای مددجویان عزیز اهدا گردید و تهیه یک دستگاه آمبولانس نیز در شرف انجام است.



پیشکسوتان فرهنگی در کنار اهالی فیاض بخش

ابراهیم عقدایی رئیس هیأت مدیره کانون بازنشستگان آموزش و پرورش خراسان رضوی در بازدید از آسایشگاه اظهار داشت: این موسسه خیریه با خدمات ارزنده‌ای که به معلولین در حوزه‌های مختلف ارائه می‌دهد، دغدغه‌های بسیاری از خانواده‌ها را برطرف نموده است که جای مباهات دارد. مهمانان از بخش‌های مختلف آسایشگاه بازدید نمودند و در جریان اقدامات، فعالیت‌ها و روند زندگی ۵۵۰ فرزند این موسسه قرار گرفتند.

معرفی کتاب

نویسنده: وین دایر

این کتاب به شما یاد می‌دهد افکار کهنه و زیان‌بار خود را دور بریزید و زندگی تازه‌ای را شروع کنید. این کتاب راهنمای یک زندگی شاد است.

بخشی از کتاب

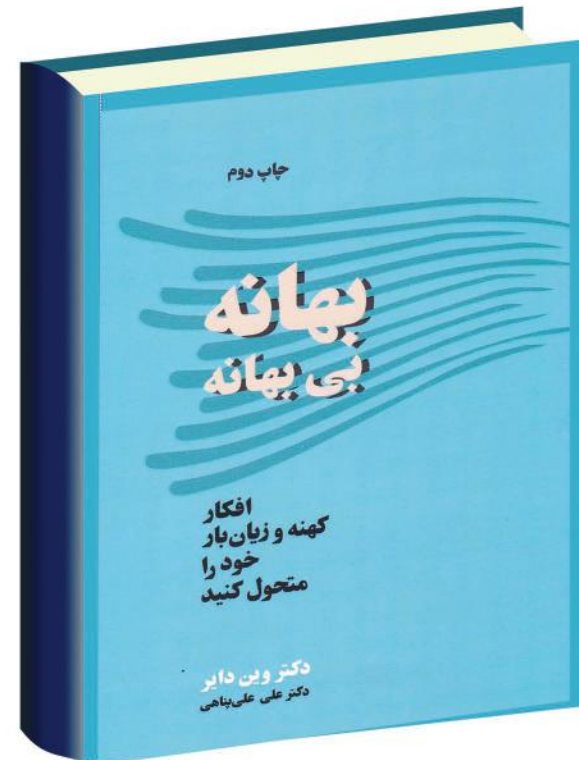
می‌گویند عادت‌های قدیمی به راحتی از بین نمی‌روند، ضمن اینکه تغییر افکار قدیمی تقریباً غیرممکن است. با این حال کتابی که در دست دارید، با این باور خلق شده است که روش‌ها و شیوه‌های ریشه‌دار و محکم فکری و رفتاری را می‌توان واقعاً اصلاح کرد. در ضمن، بهترین ابزار برای از بین بردن عادت‌های فکری این است که دقیقاً روی آن شیوه‌ای کار کنیم که این عادت‌های فکری را به وجود آورده است و همچنان آن‌ها را پشتیبانی می‌کند. این شیوه از یک سری توجیهات مختلف شکل گرفته است که در یک کلمه خلاصه می‌شوند: بهانه.

به همین دلیل، عنوان این کتاب اختطاری است به شما و به آن شیوه و روشی که برای سیستم توجیهات ساخته‌اید. منظور من این است که هیچ بهانه‌ای... وجود ندارد!

معرفی فیلم

مؤلف: کایل مینارد

کایل مینارد، بعد از ظهر روز دوشنبه ۲۴ مارس ۱۹۸۶ به دنیا آمد، اما بر خلاف تمامی آزمایش‌های پیش از زایمان که حاکی از سلامت کامل وی بودند، کایل دست و پا نداشت. خوشبختانه پدر و مادر وی اهمیت زیادی به این مشکل ندادند و تمامی سعی خویش را کردند تا بهترین و شادترین زندگی را برای فرزند ارشد خانواده فراهم کنند. وقتی کایل کلاس ششم بود، مادرش او را در برنامه‌ی کشتی نوجوانان دبیرستان نام‌نویسی کرد. و کایل پس از هفت سال جزء تیم کشتی دبیرستان شد و موفقیت‌های قابل توجهی به‌دست آورد. سرگذشت او چیزی فراتر از زندگی نوجوانی معلول است که صرفاً با تلاش و تقلا توانسته است ورزشکاری ممتاز شود. کسی که فقط ده دقیقه از وقتش را با کایل بگذارند و او را در حال فعالیت‌های روزانه‌اش ببیند، چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد که دیدگاهش نسبت به زندگی عوض می‌شود.



مشاهیر معلول

دانشمند ایرانی، بهاره هنر پرور

نباید بگذاریم چرخ‌های ویلچرم جلو چرخ زندگی ام را بگیرد

اراده و پشتکار واژه‌هایی هستند که در زندگی افراد معلول رنگ و بوی دیگری دارند، افرادی که هر کدام‌شان در برابر نگاه‌ها و مشکلات پیش رو قهرمان دنیای پیرامون‌شان هستند. در این میان بسیاریند معلولینی که توانسته‌اند در عرصه‌های مختلف اجتماعی و علمی موفقیت‌های بی‌نظیری کسب کنند. از جمله بارزترین نمونه‌هایی که می‌توان نام برد خانم دکتر بهاره هنرپرور است که دکترای شیمی کوانتومی در زمینه شبیه‌سازی و محاسبات کوانتومی بیوسیستم‌ها و طراحی دارو را از دانشگاه علوم و تحقیقات اخذ نموده و توانسته است عناوین و نشان‌های متعدد علمی را در سیمنا‌های داخلی و خارجی با چاپ مقالات متعدد ISI در کنار عنوان نخبه و چهره علمی موفق در سال ۱۳۸۵ کسب کند. او همواره در انتظار فرصتی برای استفاده از دانش خود به تحقیق و پژوهش بوده تا شاید پتانسیل‌ها و توانایی‌های علمی‌اش مسئولی را تحت تأثیر قرار دهد و با دریافت امکانات و شرایط پژوهشی هر چه بیشتر بتواند در عرصه‌های علمی برای کشور افتخار آفرینی کند اما چنین نشد و او سرانجام دعوت همکاری با یکی از گروه‌های تحقیقاتی ایدز در کشور آفریقای جنوبی را می‌پذیرد.

دکتر هنرپرور در حال حاضر به مدت سه سال است که زندگی مستقل خود را دور از پدر و مادر که مهمترین حامیان او بوده‌اند به عنوان یک محقق بین‌المللی در زمینه طراحی داروی بیماری ایدز در کشور آفریقای جنوبی شروع کرده است. آنچه در ادامه آمده حاصل گفت‌وگوی ما با خانم دکتر بهاره هنرپرور است که به مناسبت موفقیت‌های جدید ایشان انجام شده است.

چه شد که تصمیم گرفتید در کشور آفریقای جنوبی به تحقیق و پژوهش بپردازید؟ چند ماه قبل از اتمام دوره تحصیلی دکترای خود را آماده چالش یافتن موقعیت اجتماعی و شغلی در زمینه تخصصی خودم می‌کردم. در این زمینه درخواست‌های متعدد همکاری در داخل و خارج از کشور به همراه رزومه ارسال می‌کردم.

به قول مولانا: گفت پیغمبر که گر کوپی دری

عاقبت زان در برون آید سری

خوشبختانه رشته و زمینه کار تخصصی من فکری است و تنها به یک روحیه قوی و صبور، قلب و مغز سالم و فعال نیاز دارد. در حقیقت خودم مخصوصاً این زمینه تخصصی را این طور انتخاب کردم که بتوانم از توانایی‌های ذهنی و فکری خود حداکثر استفاده را بکنم و معلولیت جسمی حرکتی مانع پیشرفت من نشود. یادم می‌آید روزهای انتخاب رشته همواره به خودم می‌گفتم **نباید بگذارم چرخ‌های ویلچرم جلوی چرخ زندگی‌ام را بگیرد** و به خودم می‌گفتم یا راهی خواهم یافت یا راهی خواهم ساخت. لذا با همین شرایط فیزیکی توانسته‌ام به لطف خدا بهره کافی را از الطاف الهی ببرم. پس به نظر می‌رسد با تقویت فرهنگ جامعه در جهت ایجاد فرصت‌های برابر برای معلولین و مناسب‌سازی شهری و تردد می‌توانیم معلولین را در عرصه‌های مختلف علمی، هنری و ورزشی بسیار کارآمد بباییم.



از آنجایی که من ۳ ماه بلافاصله پس از دفاع از رساله دکترای کشور آفریقای جنوبی شدم، نمی‌توانم قضاوت صحیح در مورد این سوال داشته باشم زیرا پاسخ‌گویی به این سوال نیاز به زمان و ارتباطات و دریافت بازتاب‌های مختلف دارد. ولی در این چند موردی که در کشورم اقدام کردم اولین سوالی که کارفرمایان از من می‌پرسیدند (آیا می‌توانی هر روز با این شرایط سر کار حاضر شوی؟؟) آیا می‌توانی با این شرایط فیزیکی بنویسی؟؟ و آیاهای دیگر...) نشان دهنده عدم نگاه صحیح به پذیرفتن افراد معلول در فعالیت‌های علمی و اجتماعی می‌تواند باشد. غیر از این عامل فرهنگی عوامل دیگری از قبیل کمبود فضاهای مناسب سازی شده و وسایل تردد ویژه و سرویس‌های بهداشتی مناسب نیز موثر بودند. یادم می‌آید که در مواردی به من می‌گفتند ما به توانایی‌های علمی شما پی بردیم و به تخصص شما نیاز داریم ولی همانطور که خودتان هم می‌بینید آسانسور و رمپ کافی و امکان پذیرایی از شما را نداریم و شما اذیت خواهید شد. جالب این است که خودم فکر می‌کردم با این سفر علمی و زندگی مستقل در دیار غریب و نوشتن مقالات ISI متعدد و رفتن روزانه به سر کار با همین شرایط جسمی توانسته باشم به بسیاری از ابهامات و باورهای اکثر افراد جوابگو باشم. ولی در همین یک ماه نیم برای دیدار خانواده و کشور عزیزم در ایران بودم به چند پژوهشگاه سر زدم رزومه و تخصص علمی من تأیید شد و در مصاحبه علمی به صورت شفاهی موفق بودم با این حال باز هم از من پرسیدند خانم دکتر تبریک می‌گم در مصاحبه علمی موفق شدید ولی آیا می‌توانید هر روز به سر کار بیایید و همان آیاهای دیگر... هنوز به همان قوت به گوشم خورد. با این حال در حال حاضر چند مرکز پژوهشی در ایران در حال تصمیم‌گیری نهائی هستند.

فکر می‌کنم بازنگری دقیق و عمیق در برنامه‌ریزی و تقویت فرهنگ کشور در خصوص سرمایه‌گذاری در زمینه جذب محققین و نوایغ می‌تواند راهگشای بازافت سرمایه‌های کشور در نقاط مختلف جهان باشد. حقیقتش در این سه سال دوری از کشور با دانشمندان مختلف موفق ایرانی در کشورهای مختلف در تماس هستم و با این که همگی از پیشرفت و دستاوردهای موفق خود یاد می‌کنند خوشحال و راضی هستند ولی همگی آرزو می‌کنند بتوانند این دستاوردها را در کشور خودمان و در کنار خانواده داشته باشند.

در دوره تحصیلی کارشناسی ارشد در دانشگاه تربیت مدرس آشنایی من با دانشمند معلول انگلیسی (پرفسور ویلیام استیفن‌هاوکی‌نگ) که با وجود معلولیت شدید آسیب‌دیدگی مغزی که حتی در گفتار هم مشکل دارد ولی توانست با اخذ دکترای فیزیک کوانتومی لقب کرسی انیشتین را بگیرد بسیار برایم الهام‌بخش بود.

با وجود کار و مسوولیت‌های سنگینی که اینجا بر دوش دارم هیچ وقت ابراز خستگی نکرده‌ام و نمی‌کنم و منشاء این همه انرژی را از اتصال به خالقم می‌دانم که همواره به من انرژی و عشق به خدمت و کار می‌بخشد.

با پزشکان مؤسسه

گر طبیبانه بیایی به سر بالینم
به دو عالم ندم لذت بیماری را



دکتر محمود دل آسای
متخصص اطفال؛
از پیشکسوتان پزشکی کشور و
پیش از پنجاه سال نقش مؤثر
در تحولات درمانی آسایشگاه

در کلاس پنجم قرار بود برای مدرک تصدیق عکس بیاورم. به دلیلی مجبور شدم لباس فرم کسی را که خیلی از من بزرگتر بود را بپوشم تا عکس تهیه کنم. عکسی که گرفتم خیلی عجیب بود، یقه کت تمام گردنم را گرفته بود و خلاصه عکس اصلاً خوبی نبود ولی مجبور شدم آن عکس را به ناظم بدهم. او قبول کرد ولی من ناراحت بودم که قراره این عکس در مدرک زده شود و ناراحتی ام را به ناظم گفتم. او گفت مگه تو می خواهی تا دیپلم درس بخوانی که اینقدر این عکس برات مهمه؟ من هم گفتم نه، من می خواهم دکتر بشم. در واقع این حس را از همان کودکی برای پزشک شدن داشتم. از این که خدا توفیق داد بیش از ۵۰ سال است با این آسایشگاه در ارتباطم و در فعالیت های درمانی آن از ابتدای شکل گیری مؤسسه تا به الان نقش کوچکی داشتم بسیار خوشحالم و امیدوارم توانسته باشم قدمی هرچند اندک برای این بچه های مظلوم برداشته باشم.



دکتر مهدی فرساد

متخصص اطفال



آمدنم را مدیون آقای دکتر دل آسای هستم. ارتباطم روز به روز با این مرکز عمیقتر شد به طوری که اگر به هر دلیلی نتوانم بیایم احساس می کنم چیزی را گم کرده ام. در واقع ما به بچه ها خدمت نمی کنیم. آن ها به ما لطف می کنند و باعث آرامش ما می شوند. آن ها طبیب ما هستند نه ما. الان فکر می کنم عضوی از خانواده بزرگ فیاض بخش هستم. این قدر اینجا صمیمیت بین مددجویان، کارکنان، خیرین. موج می زند که دلت نمی آید این محیط و همه عزیزانی را که در آن زندگی می کنند رها کنی. ای کاش دکتر دل آسای زودتر این جا را معرفی کرده بود، هرچند فکر می کنم هر موقت ماهی را از آب بگیری تازه است.



دکتر حمید صالح پور

متخصص روانشناسی

در زمانی که در سازمان بهزیستی خراسان رضوی خدمت می کردم، یکی از جاهایی که همیشه برای ویزیت می آمدم آسایشگاه بود. یادم می آید در مقطعی مشغله های زیادی داشتم که مدیر کل وقت آن زمان (مدیرعامل فعلی آسایشگاه) به من گفتند اگر خیلی مشغله داری می توانی آسایشگاه را به فرد دیگری بسپاری که من قبول نکردم چون حس وابستگی شدیدی به بچه ها پیدا کرده بودم. گاهی مددجوها به من می گویند شما باغ داری که ما بریم آنجا تفریح کنیم. میگویم باغ ندارم..... هیچی ندارم اما همه چی دارم.... چون شما را دارم.

دکتر غلامرضا سروری

متخصص اورولوژی



افتخار این را پیدا کرده ام تا من هم سهم کوچکی در درمان و خوشحال نمودن فرشته های این خانه داشته باشم. مددجویان باعث آرامش روح و روان تو می شوند و من با تمام وجود این موضوع را لمس کرده ام.

دکتر زهرا گلشن آراداروساز

دعا و برکت این بچه ها را همیشه در زندگی احساس کرده ام با آنکه مشغله داروخانه خودم را در بیرون دارم ولی سعی می کنم.



هفته ای یک روز اینجا باشم و در داروخانه فیاض بخش خدمت کنم. امیدوارم مفید باشم هرچند اندک.

دکتر حمید مجیدی

این خانه و بچه های آن هیچ وقت برایم تکراری نمی شود. ۱۴ سال است که به آن ها خو گرفته ام. همه آن ها بخشی از خانواده ام هستند و خوشحال هستم که به عنوان پزشک و مسئول فنی در خدمت این فرشته هایم.



دکتر محمد رضا محمد

زاده رضایی دکترای تغذیه
تغذیه و سلامت مواد مصرفی برای معلولین نقش بسیار زیادی در سلامت آنان دارد و من هم افتخار می کنم که در

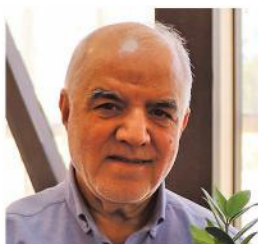


این حوزه به این عزیزان خدمت می کنم.

یوسف کامیار

مدیرعامل مؤسسه

زیان تشکر از پزشکان به خصوص پزشکان این آسایشگاه قاصر است. زحمات پزشکان بر هیچ کسی پوشیده نیست ولی ملموس ترین آن در زمان شیوع بیماری کرونا بود که از خودگذشتگی و ایثار این عزیزان را به همه نشان داد. شهادت پزشکان حوزه سلامت در زمان کرونا مؤید این مطلب است که آن ها بچه کارهای بزرگی برای سلامت هموطنان و هم نوعان خود انجام دادند.



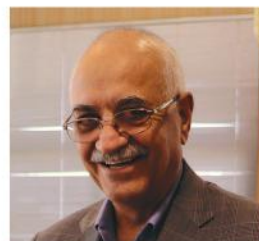
دکتر علیرضا گشایشی

من ابتدا قرار بود دو سه ماهی اینجا باشم ولی الان ۱۷ سال است که طول کشیده. آسایشگاه جذابی دارد که با هیچ کلماتی قابل توصیف نیست. این جا منبع انرژی است تا نباشی نمی توانی درکش کنی.



مهندس حمید مستشاری

عضو هیأت مدیره مؤسسه
گر طبیبانه بیایی به سر بالینم
به دو عالم ندم لذت بیماری را



همین یک بیت شعر کافی است تا بدانیم که پزشک چه نقشی بزرگی در زندگی ما انسان ها دارد. به نظر من هر روز، روز پزشک است چون هر روز مردم زیادی برای سلامت جسم و روح خود به پزشک مراجعه می کنند و پزشک تنها کسی است که بعد از خدا سلامتی را به ما هدیه می دهد. ما روزی برای ابتدایی ترین کارهای درمانی در آسایشگاه می مانیم و امروز خیلی خوشحال هستیم به برکت وجود پزشکان متعهد، مسئولیت پذیر و نیک اندیش، این مؤسسه خیریه در سطح کشور سرآمد است. نمونه آن کلینیک دندان پزشکی فیاض بخش است که افتخار بزرگی برای کشور در حوزه کمک به درمان همه معلولین است.

سید محمد مهدی حسینی

عضو هیأت مدیره

و مدیرعامل کلینیک

دندان پزشکی فیاض بخش

من شاگرد کوچک همه

پزشکان عزیز هستم. ما

در کلینیک دندان پزشکی

۱۳۷۰۰ پرونده دندان پزشکی داریم. سال گذشته ۶۰۰۰ مراجعه کننده داشتیم که نسبت به سال قبلتر آن، ۵۱ درصد رشد داشتیم. همه این ها به دلیل حضور مستمر، دلسوزانه و پزشکان افتخاری می باشد که جا دارد به عنوان کوچکترین خدمتگزار در هیأت مدیره و کلینیک از آن ها تشکر نمایم. اگر همه ساختمان و تجهیزات کلینیک دندان پزشکی از بهترین باشد ولی پزشکی در آن حضور نداشته باشد هیچ فایده ای برای معلولین ندارد. این پزشکان عزیز هستند که به این کلینیک هویت می دهند و منشأ خدمات برای معلولین که آسیب پذیرترین قشر جامعه هستند می گردند.



خبرهای خوش این خانه

شهرزادین

در حالی به این خانه آمد که از معلولیت شکاف لب و کام شدید رنج می برد. او پس از چند عمل جراحی حالا به بهبودی نسبی رسیده است. این عزیز رایبه زوج جوانی که شرایط فرزندپوری داشتند سپردیم. برای ما دوری از او سخت است اما امید به زندگی بهتر برای او کام ما را شیرین می کند.



قبل عمل



بعد عمل

حضور فعال در جشنواره کشوری

۹ نفر از فرزندان عزیز موسسه که در حوزه های فرهنگی هنری فعال هستند در جشنواره کشوری همام شرکت نمودند: علی مهتاب در رشته کنده کاری روی چوب، فاطمه اسماعیل پور، حمید شفاعتی و فاطمه معروفی در رشته نقاشی، فاطمه ابراهیم بای، الهه اکبریان، فاطمه اخترنیا، نکتہ کریمی، سمیه بهادریان و سیده های قاسمی در رشته آوا. این درحالی است که سال گذشته تنها یک نفر "فاطمه معروفی" آن هم در رشته نقاشی اثر خود را به این جشنواره کشوری ارسال کرده و موفق به دریافت جایزه و لوح تقدیر گردید.



فعالان نقاشی

فعالان رشته آوا و موسیقی

معرق کار

فرزند عزیز بخش مردان موسسه پس از ۱۳ سال ترک تحصیل موفق به گرفتن مدرک تحصیلی پایان دوره متوسطه اول گردید. وی همزمان در حوزه فرهنگی در کلاس های نقاشی، آوا و موسیقی، فن بیان، تفکر خلاق و میزگردهای کتابخوانی شرکت فعال دارد. وی می گوید: هیچ چیز نمی تواند مرا از ادامه تحصیل باز دارد.

سید هادی قاسمی



از کرامات امام رضا (ع)

داستان جیگی جیگی نوازنده دوره گردی که حالا در ایوان عباسی حرم امام رضا (ع) مدفون است، از آن ماجراهای پر رمز و رازی است که مشهدی ها سینه به سینه آن را نقل می کنند. مشهدی ها جیگی جیگی را حوب می شناسند و بسیاری در موردش شنیده اند. حتی تعدادی آرامگاه او در ایوان عباسی صحن انقلاب حرم رضوی را بلند و برایش نذر و نیاز می کنند. «جیگی جیگی» که کسی اسم واقعی او را نمی داند نوازنده ساده و گمنامی در دهه ۴۰ در مشهد بود. نسلی که در دهه های ۳۰ و ۴۰ شمسی دوران جوانی و یا میان سالی خودشان را در مشهد سپری کرده اند خصوصاً اهالی محله قدیمی نوغان مشهد، چهره دوره گردی با قامتی متوسط و استخوانی با موهای صاف و خرمایی را به یاد می آورند که با چهرای ژولیده و با لباس های عجیب و غریب همراه با یک کلاه پوستی که دم روباهی به عنوان حمایل از آن آویزان کرده بود؛ با دَف و دایره زنگی که همراهش بود هر روز پس از سلام به آقا امام رضا (ع) شروع به آواز می کرد. جیگی جیگی گرچه خودش سراسر اندوه بود ولی آرزوی جز شادی دل مردم نداشت و با تمام علاقه ای که به شغلش داشت در ماه های محرم و صفر به احترام امام حسین (ع) دست به دَف و دایره نمی زد.

مرگ جیگی جیگی و اتفاق عجیب در دفن او

مردم محله قدیمی نوغان مشهد خوب به یاد دارند روزی را که به دلیل غیبت چند روزه این نوازنده با سرکشی از خانه اش؛ با جسد بی جان او روبرو شدند. آنان با دیدن این صحنه، جنازه او را به غسلخانه شهر که در میدان طبرسی قرار داشت منتقل کردند. جنازه جیگی جیگی به دلیل مشخص نبودن بستگانش شی در غسلخانه ماند و پس از آن با توجه به عدم مراجعه خویشاوندانش بنابر رسم آن دوران قرار شد توسط ماموران شهرداری در قبرستان گلشور که قبرستان عمومی شهر بود، به خاک سپرده شود. همزمان جنازه یکی از تاجر معروف شبانه به غسلخانه منتقل شد. روز بعد خویشانش مرد تاجر جنازه را تحویل گرفته و برای دفن راهی حرم مطهر شدند. از سوی دیگر جنازه جیگی جیگی برای دفن به قبرستان عمومی شهر منتقل می شود و چون کسی را نداشته، کفن و دفنش به سرعت انجام شد. بستگان آن تاجر سرشناس در حرم مطهر رضوی، به منظور وداع آخر کفن را از روی صورت او پس می زنند اما با صحنه ای غیر قابل باور روبرو می شوند. آنان می بینند جنازه ای که تاکنون حمل می کردند جنازه «جیگی جیگی» است. آن ها ابتدا به قبرستان گلشور مراجعه می کنند و وقتی از دفن پدر خود مطلع می شوند تنها راه را گرفتن مجوز نبش قبر از مراجع تقلید حاضر در مشهد می یابند. بر همین اساس به سراغ آیات عظام سبزواری و میلانی می روند اما هر دوی این مراجع آن زمان مشهد، با خواسته آنان مخالفت کرده و می گویند دفن جیگی جیگی در حرم مطهر رضوی، خواست خدا و امام رضا (ع) بوده و نبش قبر به لحاظ شرعی صحیح نیست. به این ترتیب مطرب دوره گرد و گمنام و بدون خانواده، برای همیشه در ایوان شمالی صحن انقلاب که به ایوان عباسی شهرت دارد، ساکن می شود.



داستان یک کاروان دل!

هیأت با همه سختی به حرم مطهر رضوی رسید و پس از عبور از گیت بازرسی، وارد صحن و سرای غریب الغریبا (ع) شد. زائران علی بن موسی الرضا (ع) برخی با بهت و تعجب و عده ای با محبت شاهد نجوای عاشقانه این هیأت بودند. حال همه با هم می خواندند یا علی موسی الرضا.

شاید فکر کنی برای سینه زدن یک دست سالم می خواهی و برای هیأت رفتن پاهای سالم و قامت رعنا؛ اما سه شنبه ۲۱ شهریور ماه، کاروانی برای عزاداری دهه آخر صفر از چهارراه شهدا راهی حرم مطهر رضوی شد تا بگوید برای هیأت رفتن فقط یک دل می خواهی و دیگر هیچ! معلولان مؤسسه فیاض بخش، قلب هایشان را برداشتند و راهی شدند. با اتوبوس هایشان چهارراه شهدا را رد کردند و همان ابتدا جلو بازار مرکزی ایستادند. مسئولان دست اندرکاران، کارکنان و یاوران که همراهی شان می کردند، درها را باز کرده و با کمک هم آن ها را سوار ویلچر هایشان کردند. بعضی ها با تلفن های همراه، این لحظات را به یادگار برمی داشتند و عده ای با دیدن وضعیت هیأتی که با پای دل آمده بود، بغض کرده بودند. مسئول روابط عمومی و امور فرهنگی خیریه توانبخشی شهید فیاض بخش در این باره گفت: این هیأت با حدود ۲۵۰ مددجو، پرسنل و یاوران افتخاری بیشتر از ۱۵ سال است در قالب هیأت امام هادی (ع) در دهه پایانی صفر به حرم مطهر امام رضا (ع) مشرف می شود. نبوی ادامه داد: این افراد دچار معلولیت های جسمی حرکتی مختلف هستند، او در میان حرف هایش به نکته ای اشاره کرد که فهمیدم این هیأت خیلی غریب است. افرادی که در شهر و دیار خود به خاطر معلولیت از خانواده دور افتاده اند و حال به غریب الغریبا (ع) پناه آورده اند. کم کم هیأت کامل شد و آرام آرام به سمت حرم حرکت کرد. «هیأت با همه سختی به حرم مطهر رضوی رسید و پس از عبور از گیت بازرسی، وارد صحن و سرای غریب الغریبا (ع) شد. زائران علی بن موسی الرضا (ع) برخی با بهت و تعجب و عده ای با محبت شاهد نجوای عاشقانه این هیأت بودند. حال همه با هم می خواندند یا علی موسی الرضا. خادمان امام رضا (ع) مسیرشان به سمت پنجره فولاد را باز کردند.» مانی پسر جوانی بود که اگرچه خانواده اش او را به مرکز فیاض بخش سپرده بودند؛ اما وقتی به پنجره فولاد رسید، گفت: یا امام رضا فقط سلامتی خانواده ام رو می خوام. کاری کن همیشه سالم باشن. مؤسسه خیریه شهید فیاض بخش با بیش از ۵۰۰ مددجوی مقیم از شیرخوار تا سالمند و یک هزار و ۱۳۰ مددجو خارج از مرکز، بزرگترین مرکز توانبخشی و نگهداری معلولان جسمی حرکتی کشور است. در این مرکز بیش از ۱۴۰ طفل، ۵۰ محصل دختر و پسر و دانشجوی معلول حضور دارند. خدمات ویژه توانبخشی (درمانی، فیزیوتراپی، کاردرمانی، گفتاردرمانی، روانشناسی، آموزشی، مهارت آموزی) و فعالیت های ورزشی، فرهنگی، هنری از مهمترین افتخارات این مؤسسه خیریه می باشد.



حضور

نیوکاران گرانقدر

خانواده های محترم رامبد و حلمی

خانواده محترم صفوی

خانواده محترم نظری

جناب آقای سید مهدی رضا زاده

سرکار خانم شیخ

خانواده محترم آزادی

خانواده محترم مقیمیان

همکاران گرامی

جناب آقای محمد علی مقیمیان کاسب

سرکار خانم فاطمه فتاحی

جناب آقای محمد کول آبادی

مددجویان محترم

سرکار خانم فاطمه اسماعیل پور

سرکار خانم عصمت عبدی

سرکار خانم الهه اکبریان

درگذشت مددجویان عزیز:

آقای حیدر حجاریان

خانم الهه زرگری

و دانیال عزیز را به اهالی فیاض بخش

به ویژه فرزندان این خانه

تسلیت عرض می نمایم

با احترام؛

تحریریه شوق حضور

به نمایندگی از هیأت مدیره، مدیر عامل کارکنان و فرزندان مؤسسه



به واسطه روبرویی با نگاههایی که گاه و بی‌گاه در اجتماع مواجه هستیم. بر آن شدیم که پارافراتر از کوچه باغ بگذاریم و به جای جای جهان سرکی بکشیم و از ادبیاتی که به نظر ما خود معلول است سخن بگوئیم.

● اعظم عامل نیک

تا به حال از خود پرسیداید چرا «کاپیتان هوک» در داستان «پیترو پن» مردی با یک پای قطع شده است که پروتز دارد یا چرا بیشتر دزدان دریایی در یک کلیشه متداول توی اکثر آثار هنری صاحب یک چشم هستند؟! در مرور بیشتر آثار ادبی و هنری، ما زیاد با این موضوع مواجهه می‌شویم که معلولیت و افراد معلول در این آثار به گونه‌ای با نشان شر و بدی همراه بوده‌اند. ضعف جسمی یا زشتی ظاهری ویژگی کلیشه‌ای است که در آثار کلاسیک کودکان در سراسر دنیا به عنوان نشان جادوگرها یا پیشگویان بدجنس تکرار شده است.

● دیو و دلبر

همان‌طور که می‌دانیم در تمامی این داستان‌ها زنان و مردان قهرمان، دارای زیبایی و جذابیت ظاهری بالایی هستند. این امر نشان دهنده انحراف یا نگرش غلطی بود که در بیشتر آثار ادبی نسبت به معلولیت وجود داشت. می‌توانید در برخورد اول با این استعاره شما هم مانند هر خواننده دیگری با این نکته مقابله کنید و وجود این نگرش غلط را در ادب و هنر و رسانه‌ها نپذیرید. اما می‌توانید به جز «شرک» غول مهربان، قهرمان دیگری را نام ببرید که به پای «سیندرلا» یا «زیبای خفته» و هم‌رده‌هایشان زیبا و جذاب نباشند. شرک به نوعی این داستان‌های کلاسیک را هجو کرده، ما او را با همان سیمای زشت دوست داشتیم و همراه او به هجو داستان‌های کلاسیک گذشته پرداختیم اما همه می‌دانیم شرک قهرمان نبود او با آن ظاهر آمده بود که قهرمان بودن را نقد کند.

با نگاهی اجمالی متوجه می‌شویم حتی در نگاه جدیدی که در ادبیات و هنر نسبت به ضعف جسمانی یا زشتی ظاهری دیده می‌شود باز هم ما می‌توانیم فقدان نگاهی عادی به این افراد را متوجه شویم. کسی که دارای نقصی در جسم یا ظاهر خود است در دنیای ادبیات و هنر فردی عادی و متوسط که می‌تواند زندگی عادی و معمولی داشته باشد، دیده نمی‌شود.

● مجانبین عارف

شاید این اتفاق با رویکرد متفاوتی در ادبیات ما دیده شده باشد. اگر از «ضحاک» و نقص جسمیش که به دلیل خوی پلیدش در او به‌وجود آمد بگذریم نگاه غالب در ادبیات ما نسبت به افراد ضعیف یا دارای نقص جسمانی نگاهی دلسوزانه بوده است. مانند نگاهی که ما به افراد مورد ستم داریم. در ادبیات ما این افراد موجودات ساده‌دل و حتی فرشته‌خو هستند که مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند و همین‌ها به گونه‌ای مایه خیر و برکت یا صفا و صمیمیت یک شهر یا محله هستند. در داستان‌های ایرانی نشانه‌های فراوان این چنینی را می‌توانید سراغ بگیرید. جدا از این در داستان‌های ایرانی افراد مشهوری بوده‌اند که با



میلاد

خواندنی

روزی ابلیس نزد فرعون رفت. فرعون خوشه‌ای انگور در دست داشت و تناول می‌کرد. ابلیس گفت: آیا می‌توانی این خوشه انگور تازه را به مروارید تبدیل کنی؟ فرعون گفت: نه ابلیس به لطایف‌الحیل و سحر و جادو، آن خوشه انگور را به خوشه‌ای مروارید تبدیل کرد. فرعون تعجب کرد و گفت: احسنت! عجب استادماهری هستی. ابلیس خود را به فرعون نزدیک کرد و یک پس گردنی به او زد و گفت: مرا با این استادی و مهارت حتی به بندگی قبول نکردند، آن وقت تو با این حماقت، ادعای خدایی می‌کنی؟

شبی عارف معروف به مسجدي رفت که دو رکعت نماز بخواند. در آن مسجد کودکان درس می‌خواندند و وقت نان خوردن کودکان بود. دو کودک نزدیک شبلی نشسته بودند؛ یکی پسر ثروتمندی بود و دیگری پسر فقیری. در زنبیل پسر ثروتمند پاره ای حلوا بود و در زنبیل پسر فقیر نان خشک. پسر فقیر از او حلوا می‌خواست. آن کودک می‌گفت: اگر خواهی که پاره‌ای حلوا به تو دهم، سگ من باش و چون سگان بانگ کن. آن بیچاره بانگ سگ کرد و پسر ثروتمند پاره‌ای حلوا بدو می‌داد. باز دیگر باره بانگ می‌کرد و پاره‌ای دیگر می‌گرفت. همچنین بانگ می‌کرد و حلوا می‌گرفت. شبلی در آن‌ان می‌نگریست و می‌گریست. کسی از او پرسید: ای شیخ تو را چه رسیده است که گریان شده‌ای؟ شبلی گفت: نگاه کنید که طمع‌کاری به مردم چه رساند؟ اگر آن کودک بدان نان تهی قناعت می‌کرد و طمع از حلوا یا برمی‌داشت، سگ همچون خویشی نمی‌شد.

ترشح روغن



پاشیدن اندکی نمک در روغن ماهی‌تابه از ترشح چربی به اطراف جلوگیری خواهد کرد.

نگهداری پنیر



پنیر شور را داخل دوغ نگهدارید. هم نمکش کمتر می‌شود و هم سالم‌تر می‌ماند و هم مزه خوبی خواهد داشت.

قارچ شاداب



قارچ را برای تازه و شاداب ماندن از داخل کیسه نایلونی بیرون آورده و داخل روزنامه یا یک پاکت کاغذی، درون یخچال بگذارید تا نفس بکشد!

برنج سفیدتر



هنگام پختن برنج برای آبکشی، کمی آب‌لیمو به آب آن اضافه کنید تا رنگ دانه‌های برنج سفید تر شود. برای سفید ماندن گل کلم در حین پختن در آب، آن شیر اضافه کنید.

مصرف میوه‌جات



میوه‌جات را باید رسیده و سبزیجات را نارس مصرف کرد.

ایستگاه خانه‌داری

هشدار: یک گیاه آپارتمانی بسیارکشنده گیاه بسیار خطرناک "دیفن باخیتا" که در منازل و محل‌های کار نگهداری می‌شود، بسیار سمی بوده و می‌تواند به مرگ افراد بویژه در کودکان منجر شود. در صورتی که قطعه‌ای از برگ این گیاه خورده شود، فرد را می‌کشد. دست زدن به برخی از انواع آن بعد از تماس با چشم، انسان را کور می‌کند. این گیاه مانند گیاه برگ انجیری بسیار سمی است و باید از دسترس نوزادان و کودکان نوپا که احتمال می‌دهید برگ‌های آن را به دهانشان بگذارند، دور نگه داشته شود. این گیاه در صورت بلعیده شدن، به دهان و زبان آسیب می‌رساند و شخص دیگر قادر به صحبت کردن نخواهد بود.

دیفن باخیا



در همه حال به یاد هم باشیم

شما می‌توانید مراسم یادبود عزیزان آسمانی خود را در بهشت کوچک فیاض بخش برگزار نمایید تا ضمن سهیم شدن در تأمین هزینه‌های سنگین مخارج زندگی ۵۵۰ مددجوی عزیز این خانه، ثواب این کار خیر را به روح عزیزان خود، هدیه نمایید. آشپزخانه مؤسسه با کادر مجرب و با نظارت کارشناس بهداشت و تغذیه، آماده خدمت‌رسانی می‌باشد.



راهی نو برای ابراز همدردی

عزیزانی که می‌خواهید با ابراز همدردی در کنار صاحبان عزا باشید، می‌توانید با سفارش استند تسلیت، که روی آن درج شده است، **هزینه تاج گل** به خیریه شهید فیاض بخش **هدیه** شده است هم خود، هم صاحبان عزا و هم عزیز آسمانی‌تان را در کار نیک سهیم نمایید.



نام صاحب مصیبت

ما را در غم خود شریک
ما را در غم خود شریک
ما را در غم خود شریک

با احترام

تسلیت گوینده

هزینه تاج گل به یادبود
عزیز آسمانی شما به
آسایشگاه معلولین
شهید فیاض بخش اهدا
گردیده است.



مصارف ماهانه

۳۰۰۰ عدد	حلوا یکنفره	۶۰۰ متر	پارچه ملحفه سفید
۲۷۰۰ کیلو	برنج	۱۰۰ عدد	حوله دستی
۴۵۰ قوطی	رب	۵۰۰ عدد	حوله حمام
۶۰۰ کیلو	روغن	۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	دارو
۱۰۰ کیلو	چای	۱۵ بسته ماهانه	چسب آئز یوکت
۸۵۰ کیلو	مرغ	۸ رول	چسب مشبک جهت زخم بستر
۳۵۰ کیلو	گوشت قرمز	۲۲۰ لیتر	شامپو بچه
۲۵۰ کیلو	گوشت ماهی	۱۰۰۰ لیتر	صابون مایع
۸۵۰ کیلو	قند	۵۰۰ عدد	صابون حمام
۲۵۰ کیلو	شکر	۳۰۰ لیتر	مایع ظرفشویی
۴۵۰ کیلو	حبوبات	۵۰ لیتر	شامپو بزرگسال
۸۰۰ کیلو	انواع سبزیجات	۱۰۰۰ بسته	دستکش یکبار مصرف
۲۵۰ کیلو	پنیر	۳۰۰ عدد	قاشق کوچک
۳۰۰۰ عدد	شیر پاکتی	۳۰۰ عدد	سر نشیبه شیر
۳۰۰۰ عدد	کره ۱۵ گرمی	۲۲۰ قوطی	سرلاک
۱۵۰۰ کیلو	ماست تازه	۳۰ کیلو	روغن زیتون
۴۲۰ کیلو	ماست چکیده		
۴۵۰ کیلو	تخم مرغ		
۴۰ کیلو	عسل		
۶۰۰ کیلو	پیاز		

نیازهای فعلی

۲۰۰ دست	البسه و کفش مردانه
۱۳۰ دست	البسه و کفش زنانه
۲۰۰ دست	لباس بچه
۵۲۰ عدد	دمپایی (مردانه، زنانه، بچه‌گانه)
۲۵ دست	بلوز ورزشی
۵۵۰ متر	پارچه تریکو
۵۲۰ عدد	تی شرت و شلوار
۵ دستگاه	کامپیوتر
۳۱۰ عدد	کمد کنار تخت
۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	رنگ آمیزی سالن ها
۷/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	بازسازی تاسیسات
۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	لوازم پزشکی
۵ دستگاه	ویلچر ورزشی
۲۰ رول	شمع بیمارستانی
۳۰۰ تخته	پتویک نفره
۴۵ عدد	مقال متخلخل حمام
۳۰۰ بسته	پوشک ایزی لایف
۳۵ کیلو	گاز جهت پانسمان
۱۰۰۰ متر	پارچه متقال

لقمان حکیم:

من سیصد سال با داروهای مختلف، مردم را مداوا کردم و در این مدت طولانی به این نتیجه رسیدم که هیچ دارویی بهتر از "محبت" نیست! کسی از او پرسید: و اگر این دارو هم اثر نکرد چی؟ لقمان حکیم لبخندی زد و گفت: "مقدار دارو را افزایش بده"



شمع بیمارستانی، پوشک، پوشک کامل و دستمال کاغذی
از نیازهای بسیار ضروری می‌باشد



Fayyazbakhsh

It's great that we support each other

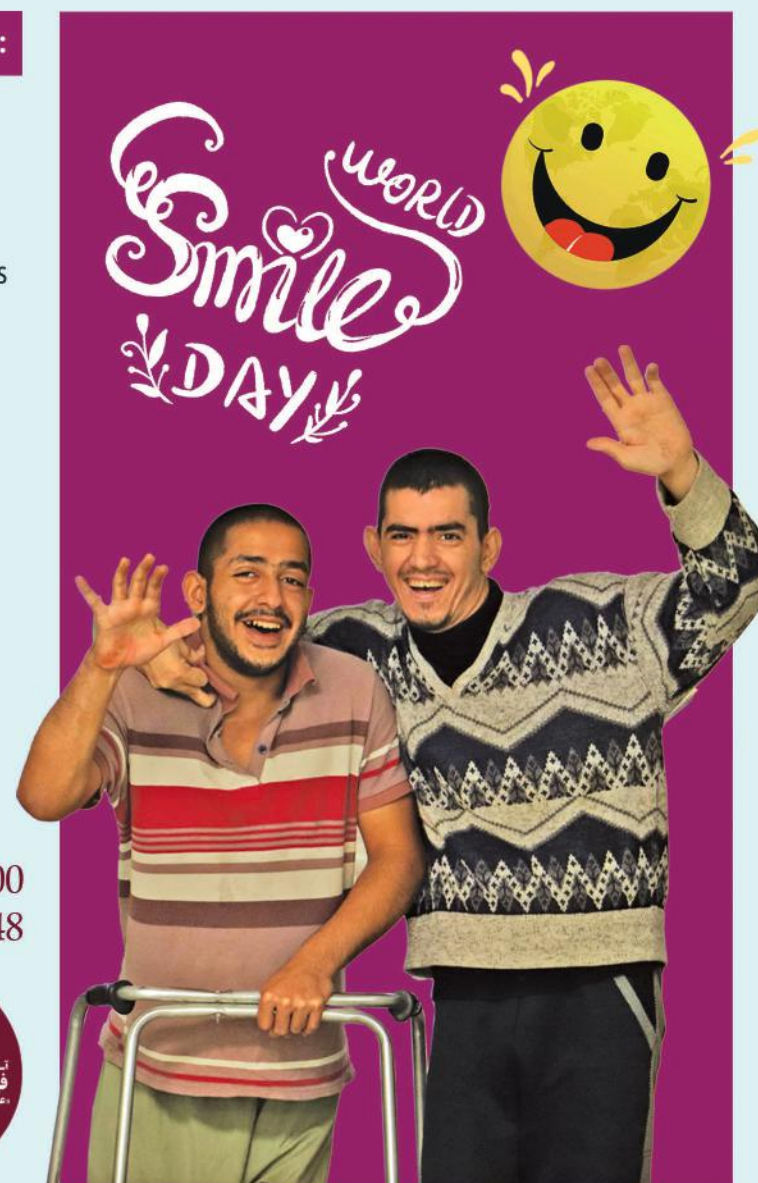
The life story of all those who have entered this resort has a common idea, called altruism. More than fifty years ago, Dr. Mohammad Aristoopour and Abdullah Honari and their friends established this shelter. The tale was about giving shelter to the derelicts; reaching that purpose needed a peerless idea and strong will. Then, they thought to provide a better life for the disabled. Arastoopour and Honari constructed a building, including the ,1972 some dormitories and a tiny administrative department. While in .building was opening, Honari had passed away

Activities, services, and a short report:

- * The management system is based on a board of trustees
- * Donations and peoples aid provide budgets and expenses
- * Monthly expenses of about 150,000 dollars
- * As the construction is old rebuilding is on going

1. 24 , hour services for 550 disabled
2. daily service for 1200 disabled who don't live in the center including men and women: both infant and elder
3. rehabilitation:
 - a. physiotherapy
 - b. occupational therapy
 - c. speech therapy
 - d. psychology
 - e. hydrotherapy
4. educational
5. arts and cultural activities
6. dental services
7. skill training
8. sports activities

05136666000
09158015848



دار لرعاية المعاقين شهيد فياض بخش (عبدالله هنري) مشهد في لمحة
قطعة أرض من مدينة الجنة، في بلد إيران، أرض الشمس هي مأمن و بيت دافئ للملائكة ارضية و بغير مأمن. املمهم بعد... و امام الرثوف، امام
الرضا (ع) يكون محسنين و حباهم و حناهم مشمول ٥٥٠ معاق في هذه المعهد.
١- تأسست هذه المؤسسة الخيرية في عام: ١٣٥٠
٢- عدد المعوقين: ٥٥٠ معاق الجسدي و خدمة شهرية لـ ١٣٠٠ معاق خارج من هذه المؤسسة
٣- الجنس: للرجال و للنساء
٤- العمر: من الرضيع الى المسنين
٥- الخدمات التي تقدمها هذه المؤسسة الخيرية: الخدمات الطبية / الخدمات النفسية / الخدمات الاجتماعية / الخدمات التربوية / الخدمات العلاج
بالعمل / الخدمات العلاج الطبيعي / الخدمات التعليمي (من مرحلة الابتدائية الى الجامعية)
٦- العاملون: المدير العام / ناظر / طبيبة / رئيس ممرضات / ممرضة مسئولة / مدرسات / أخصائية نفسية / أخصائية اجتماعية / أخصائية العلاج
الطبيعي / أخصائية العلاج بالعمل / أخصائية العلاج بالنطق / أخصائية تغذية / محاسب عمال التنظيف / عمال الغسيل / فنون / الطباخون
٧- نوع الادارة المعهد و التمويل و المصروفات: مجلس الأمناء و بمساعدة الناس
٨- المصاريف الشهرية للمؤسسة: ٤ مليارات تومان
٩- تكاليف الصيانة الشهرية لكل معوق: ٤ ملايين تومان
١٠- النشاط التطوعي و المتطوعون:
الف: النشاط الطبي / ب: النشاط التعليمي / ج: النشاط الاجتماعي / د: النشاط الترفيهي / هـ: النشاط الرياضية / و: النشاط الثقافية / ز: النشاط الدينية
وفي الختام: نظرا لحقيقة أن بناء هذه المؤسسة مستهلك، فأنا نعيد بناء المبنى ونحتاج الى مساعدة اهل الخير
رقم حساب المصرفية: ٣٣٠٠٠٣٥٠/٧٠ رقم البطاقة المصرفية: ٦١٠٤٣٣٧٧٧٠٠٩٩٢٠٨
عنوان: مشهد المقدسة، ساحة شهيد فهميده، دار لرعاية المعاقين شهيد فياض بخش (عبدالله هنري)
الهواتف: ٩٨٥١٣٦٥٨٢١٨٤ +

بیمارستان ناظران

انجمن خیریه حمایت
از بیماران سرطانی مشهد



دارای درجه يك اعتباربخشی كشوری

خدمات بیمارستان ناظران:

- جراحی های تخصصی سرطان
- جراحی های عمومی، ارتوپدی، اورولوژی، توراکس، لاپاراتومی، لاپاراسکوپی، سنگ شکن و لیزر، عمل های زنان (به جز سزارین) و گوش و حلق و بینی و مغز و اعصاب
- بخش های بستری جراحی، داخلی، هماتولوژی، کودکان
- تصویربرداری و آزمایشگاه مجهز به:
 - ▶ دستگاه فروزن برای تشخیص بافت سرطانی
 - ▶ اسکنر اسلاید پاتولوژی برای انجام پاتولوژی دیجیتال
 - ▶ دستگاه Real Time PCR برای تشخیص تغییرات ژنتیکی سرطان ها
- تعیین نوع درمان
 - ▶ سی تی اسکن 4D با دز جذبی پایین
 - ▶ ماموگرافی سه بعدی دیجیتال
 - ▶ ام آر آی باز
- رادیوتراپی و پزشکی هسته ای

☎ ۰۵۱-۳۵۰۰۶۰۰۰	📍 قاسم آباد، شریعتی ۴۷
📷 nazeran.hospital	🌐 www.noh.ir





آیس کافی مولتی کافه کافی وکولاک

multicafe.info

مشاوره و طراحی رایگان استخر، سونا، جکوزی

فروش انواع لوله و اتصالات ساختمانی و صنعتی

تامین و تجهیز کلیه کالای تاسیسات مورد نیاز

اهدای گواهی اصل بودن کالا همراه با آموزش نصب و راه اندازی

GTS
گروه تاسیسات سلامتی

گروه تاسیسات سلامتی با پیشینه چهل ساله در زمینه تامین و تجهیز تاسیسات ساختمانی و کارخانه جات و مجموعه های آبی عمومی و خصوصی با کادری مجرب و به روز در ایران فعالیت مینماید. تلاش میکنیم تا بهترین خدمات را به شما ارائه دهیم

شماره های تماس: ۰۵۱۳۷۲۴۵۵۰۰ ۰۵۱۳۷۲۴۵۵۲۱

مشهد - بلوار قرنی، نبش قرنی ۳۵ فروشگاه تاسیسات سلامتی

www.GTS.ir

